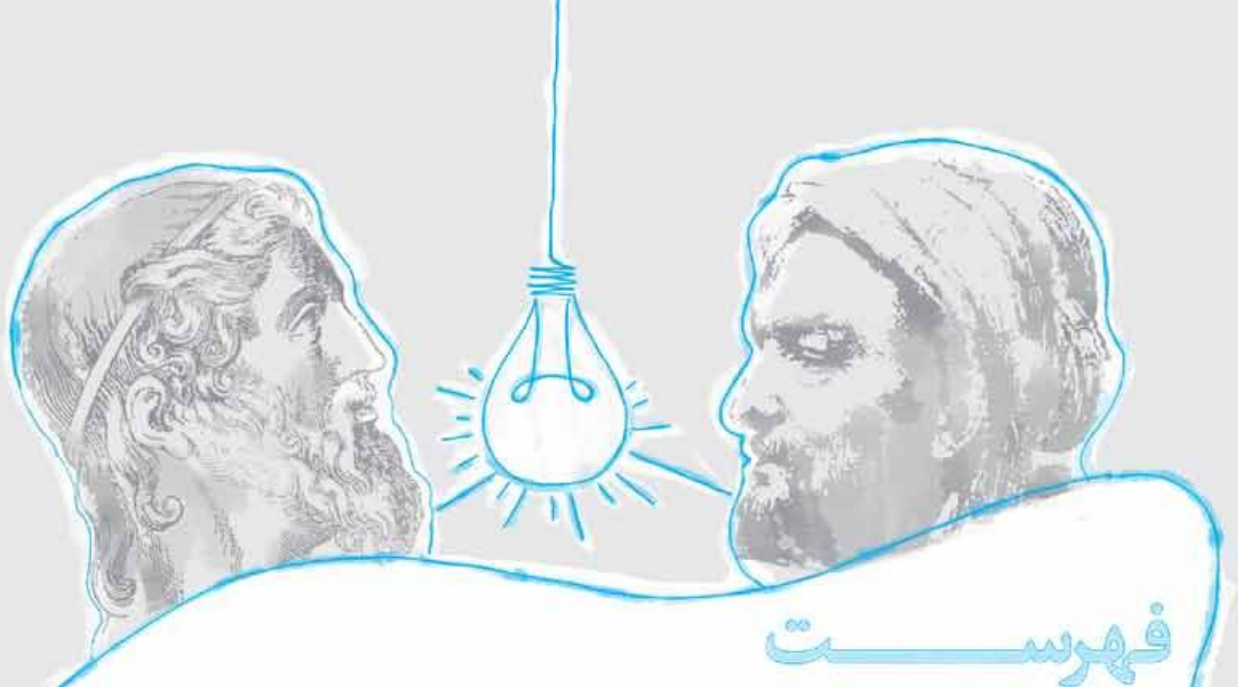
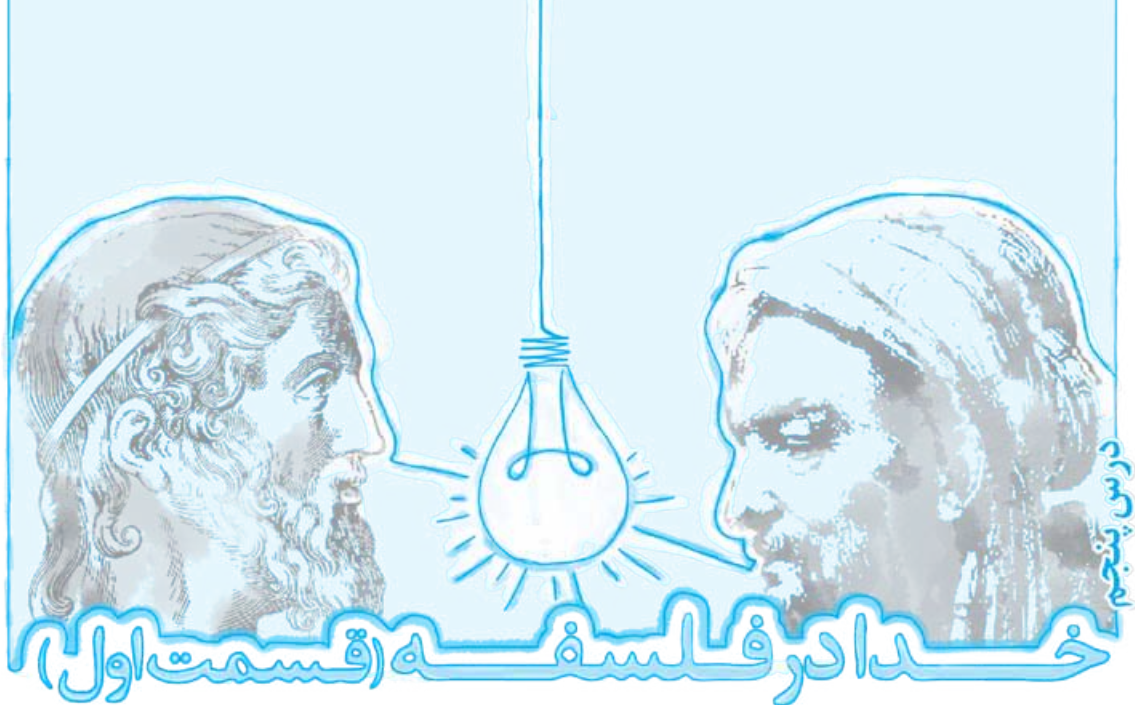




درس نامه	تست ها
درس اول: هستی و چیستی	۷ ————— ۱۴
درس دوم: جهان ممکنات	۲۰ ————— ۲۶
درس سوم: جهان علی و معلولی	۳۳ ————— ۴۳
درس چهارم: کدام تصویر از جهان؟	۵۲ ————— ۵۸
درس پنجم: خدا در فلسفه (قسمت اول)	۶۲ ————— ۷۱
درس ششم: خدا در فلسفه (قسمت دوم)	۷۹ ————— ۸۷
درس هفتم: عقل در فلسفه (قسمت اول)	۹۵ ————— ۱۰۰
درس هشتم: عقل در فلسفه (قسمت دوم)	۱۰۶ ————— ۱۱۲
درس نهم: آغاز فلسفه در جهان اسلام	۱۱۹ ————— ۱۲۴
درس دهم: دوره میانی	۱۳۰ ————— ۱۳۷
درس یازدهم: دوران متأخر	۱۴۳ ————— ۱۵۳
درس دوازدهم: حکمت معاصر	۱۵۹ ————— ۱۶۵
پاسخ نامه تشریحی	۱۶۹ —————
پاسخ نامه کلیدی	۲۱۸ —————



دورنما:

در درس‌های قبل به این نقطه رسیدیم که موجودات ممکن، معلول هستند و وجودشان از خودشان نیست و لذا نیازمند علت‌اند. علت نخستین همه موجودات جهان خداست. بنابراین می‌خواهیم از «خدا» به‌عنوان علت‌العلل بحث کنیم و به‌طور مختصر، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف درباره خدا را با مبانی معرفتی‌اش روشن سازیم. این درس را به دیدگاه‌های فیلسوفان یونان باستان و فیلسوفان دوره جدید اروپا اختصاص می‌دهیم و در درس بعد نظرات فیلسوفان مسلمان را بیان می‌کنیم.

پیرامون خدا و عقل: وارد بخش دوم کتاب فلسفه شدیم. دو موضوع «خدا» و «عقل» هر دو از ابتدای رشد تفکر فلسفی، مورد توجه فیلسوفان بوده‌اند. اما قبل از شروع بحث درباره این دو موضوع، خوب است بدانیم که هر کدام از این دو موضوع در کدام بخش فلسفه بررسی می‌شوند؟

❶ **وجودشناسی (ریشه و اصل فلسفه):** بحث خدا از این جهت به وجودشناسی مربوط است که یک بحث مهم در وجودشناسی، شناخت علت‌العلل (= علت نخستین = مبدأ هستی و وجود = واجب‌الوجود بالذات) است که مقدمات این بحث در درس‌های قبل مطرح شد. ■ بخش‌های فلسفه که از خدا بحث می‌کند

❷ **فلسفه دین (از فلسفه‌های مضاف که جزء شاخه‌های فلسفه است):** روشن است که مهم‌ترین موضوع همه ادیان، «خدا» است، پس فلسفه دین باید به این موضوع بپردازد.

❸ **معرفت‌شناسی (بخش دیگری از ریشه و اصل فلسفه):** معرفت‌شناسی می‌خواهد حدود معرفت بشری را روشن سازد. بنابراین عقل هم که یکی از مهم‌ترین ابزارهای معرفت است باید در معرفت‌شناسی مورد بحث قرار بگیرد. ■ بخش‌های فلسفه که از عقل بحث می‌کند

❹ **انسان‌شناسی فلسفی (از فلسفه‌های مضاف که جزء شاخه‌های فلسفه است):** عقل بشری مهم‌ترین تفاوت انسان با سایر موجودات است. بنابراین نمی‌توان بدون شناخت آن، انسان را شناخت.

دوره یونان باستان

آشنایی با دین مردم یونان باستان: مردم یونان باستان مشرک بودند. آنان به خدایان متعدد باور داشتند و هر کدام از این خدایان را مبدأ و منشأ یکی

زئوس ← خدای آسمان و باران
آپولون ← خدای خورشید و هنر و موسیقی
آرتمیس ← خدای عفت و خویشتن‌داری
و ده‌ها خدای دیگر

نحوه برخورد مردم یونان با منکران خدایان: اعتقاد مردم یونان به این خدایان یک ایمان شخصی و فردی نبود. بلکه یک باور عمیق اجتماعی بود که کسی حق نداشت آن را نپذیرد. مجازات منکر خدایان در یونان، طرد از جامعه یا اعدام بود. حاکمان و بزرگان جامعه یونان نمی‌گذاشتند کسی با اندیشه مشرکانه آن‌ها مخالفت کند و به خدایان توهین کند. (آزم یاد دارگاه‌های تفتیش عقاید کلیسا می‌فته 😊)

شاهد این عملکرد حاکمان و بزرگان یونان، اتهامی بود که به سقراط زدند و او را اعدام کردند (درس ۵ فلسفه یازدهم رو که یاد تونه). پلوتوس که نماینده شاکیان سقراط بود، در دادگاه، اتهام اصلی سقراط را این‌گونه بیان کرد: «او خدایانی را که همه به آن‌ها معتقدند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید». **علت این اتهام** ← سقراط تلاش می‌کرد اندیشه آتنی‌ها را درباره خدا اصلاح کند. یعنی می‌خواست آتنی‌ها متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره‌کننده اصلی جهان است.

استفاده از لفظ «خدایان» به جهت همراهی با دین مردم؛ سقراط گاهی از لفظ «خدایان» استفاده می‌کرد. اما در حقیقت به خدای یگانه معتقد بود و دیگران را هم به یکتاپرستی دعوت می‌کرد. این مطلب از گزارشی که افلاطون از دادگاه سقراط ارائه کرده است، معلوم می‌شود. گزارش افلاطون از جریان محاکمه سقراط ← سقراط به وجود خدای یگانه معتقد بود و مردم را به این حقیقت، رهبری و هدایت می‌کرد.

خدانشناسی افلاطون

عملکرد افلاطون در برابر دین مردم یونان: افلاطون هم کار استاد خود، سقراط را ادامه داد و تصمیم گرفت پندارهای مردم را درباره خدا به تدریج اصلاح کند. روش افلاطون برای اصلاح خدانشناسی مردم یونان ← دقت فلسفی بیشتری نسبت به سقراط
دیدگاه‌های افلاطون راجع به خدا: طبق نظرات برخی افلاطون‌شناسان و براساس رسائل افلاطون می‌توان دیدگاه‌های افلاطون درباره خداوند را این‌گونه بیان کرد:

(۱) خدانشناسی می‌تواند به روش فلسفی انجام شود: افلاطون نخستین کسی بود که دقت فلسفی بالایی را در خدانشناسی به کار گرفت ← یکی از افلاطون‌شناسان مشهور اروپایی می‌گوید: «افلاطون ابداع‌کننده خدانشناسی فلسفی است.» ← قبل از افلاطون خدانشناسی به روش فلسفی (با دقت‌های بالا و قانونمند عقلی و استدلالی) نبوده است. (یاد تون باشه که توی فلسفه یازدهم گفتیم از نظر افلاطون حقایق برتر می‌تونن با شهود قلبی هم شناخته بشن!)
(۲) یگانگی خدا و هدفداری افعال او: در چندخدایی یا همان شرک، ویژگی‌های خدایان چندان روشن نبود و هر کس برای خود تصویری از آن‌ها داشت. اعتقاد بر این بود که هر خدایی کار خودش را می‌کند و به بقیه خدایان کاری ندارد. در مقابل، افلاطون خدا را یک موجود معین با ویژگی‌های روشن می‌دانست که کارهای او هدفدار است، یعنی فعل خدا براساس حکمت و برای هدفی خاص است. بنابراین تفاوت دیدگاه افلاطون با چندخدایی یونان روشن است.

(۳) ثابت و نامتغیر بودن خدا: از نظر افلاطون خداوند همواره ثابت و ازلی و ابدی است و کم و زیاد نمی‌شود و تغییر و تحول نمی‌یابد. نه چیزی در خدا نفوذ می‌کند و نه چیزی از خدا خارج می‌شود (یعنی خدا نمی‌زاید) و نه خدا در چیزی داخل می‌شود (همه این‌ها تو به همه میشه این‌که فدا مادی و مکان‌دار نیست). این توصیفات افلاطون کاملاً بر توصیف خدا در ادیان الهی منطبق است. افلاطون می‌گوید:

سخن افلاطون که منطبق بر سخن ادیان الهی است

در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود در چیز دیگری فرو می‌شود.

(۴) نامحسوس بودن و معقول بودن خدا: افلاطون خداوند را مانند آن‌چه در ادیان الهی توصیف شده است، موجودی غیرمادی و غیر قابل مشاهده با حس می‌دانست. از نظر او تنها راه شناخت خدا، استفاده از ابزار عقل است. او درباره خدا می‌گوید:

سخن افلاطون که منطبق بر سخن ادیان الهی است

خدا نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافته‌نی است. فقط با تفکر و تعقل می‌توان به او دست یافت و از او بهره‌مند شد.

(۵) معیار بودن خداوند برای همه چیز: منظور افلاطون از معیار بودن، معیار درستی رفتار و ملاک ارزش‌های اخلاقی است. در جامعه یونان باستان، وضع قوانین بر عهده گروهی از مردم بود که گاهی به سلیقه خود برخی رفتارها را مجاز و پسندیده و برخی دیگر را ممنوع و ناپسند می‌شمردند. افلاطون به این شیوه انتقاد می‌کرد و می‌گفت برای خوبی و بدی رفتارها فقط یک معیار ثابت وجود دارد و آن هم خداست. رفتار هر کس به خدا شبیه‌تر باشد، درست‌تر است. مثلاً کسی که خویش‌نشان‌دار باشد و اعتدال را رعایت کند مانند خداوند عمل کرده و نزد او محبوب است و لذا درست‌کردار محسوب می‌شود. افلاطون می‌گوید:

سخن افلاطون

برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن‌طور که برخی می‌گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو و بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویش‌نشان‌دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال پا بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست.

(۶) تطبیق خداوند بر «مثال خیر»: در فلسفه یازدهم گفتیم که افلاطون به وجود جهان برتری به نام «عالم مُثُل» معتقد بود که فقط با عقل یا شهود قلبی قابل ادراک است. از نظر او عالم طبیعت، سایه عالم مُثُل است. در این جهان برتر، حقایق وجود دارند که «مثال» نامیده می‌شوند و یکی از آن‌ها که «مثال خیر» نام دارد، برترین آن‌هاست. نسبت «مثال خیر» به سایر حقایق مانند نسبت خورشید به روشنایی است. روشنایی از خورشید نشأت می‌گیرد و شبیه آن است ولی خود خورشید نیست. به همین ترتیب، حقایق یا مثال‌ها هم در پرتو «مثال خیر» دارای حقیقت می‌شوند و شبیه به آن هستند ولی در عین حال با «مثال خیر» فرق دارند و خود آن نیستند. هم‌چنین چون عالم طبیعت هم سایه عالم مُثُل است، پس موجودات مادی عالم طبیعت هم در پرتو مُثُل به وجود آمده‌اند. پس می‌توان گفت هر چیزی اعم از مادی یا مجرد نهایتاً در پرتو «مثال خیر» دارای وجود و حقیقت شده است. افلاطون در مواردی از خداوند با همین عنوان «مثال خیر» یاد کرده است و این نشان می‌دهد از نظر او خداوند همان «مثال خیر» است. افلاطون تلاش می‌کند «مثال خیر» را در جایگاهی قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند به آن جایگاه برسد.

افلاطون خداوند را «مثال خیر» می‌داند و معتقد است همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می‌شود و همان‌طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.

توجه: «خورشید» تمثیلی برای «مثال خیر» است و در «تمثیل غار افلاطون» هم که خورشید، عامل هر چیزی معرفی شده، مقصود افلاطون از تمثیل «خورشید»، در حقیقت همین «مثال خیر» است.

۷) اثبات صانع بودن خداوند از طریق برهان نظم: افلاطون گاهی از خداوند با عنوان «صانع» و «آفریننده» اشیای این عالم (به زبان یونانی: دمیورژ) هم یاد کرده است. قصد او از گذاشتن این عنوان بر خداوند این است که به انسان‌ها یادآوری کند که نظم جهان از وجودی عاقل سرچشمه می‌گیرد، یعنی تنها تبیینی که از نظم جهان می‌توان ارائه کرد، قائل شدن به یک صانع و ناظم دارای عقل است. بنابراین او وجود «صانع» (دمیورژ) را از طریق بیان ساده و اولیه‌ای از برهان نظم اثبات کرده است. اگر بیان او را به صورت یک برهان (از نوع قیاس اقترانی شکل اول) در آوریم، این گونه می‌شود:

مقدمه اول: نظم جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.

مقدمه دوم: زیر فرمان عقل قراردادن، نیازمند وجود یک خالق حکیم و دارای عقل است.

نتیجه: نظم جهان، نیازمند یک خالق حکیم و دارای عقل است.

سخن افلاطون (بیان ساده و اولیه‌ای از برهان نظم)

یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می‌توان گفت، این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.

توجه: افلاطون سخنانی دارد که ممکن است شبیه به اعتقاد چندخدایی یا شرک به نظر برسد!

مثلاً گاهی از خدایی به نام «مثال خیر» یاد می‌کند و گاهی از خدایی به نام «صانع» (دمیورژ)!

گاهی هم از «خدایان» نام برده است!

اما بسیاری از افلاطون‌شناسان معتقدند که «مثال خیر» و «صانع» (دمیورژ) هر دو نام‌های مختلف خدای واحد هستند. تفاوت این دو نام این است که «مثال خیر» فقط اشاره به ذات خداوند دارد ولی «دمیورژ»، خدا در مرتبه خلق جهان است. به عبارت دیگر، خدای واحد مراتب مختلفی دارد. در یک رتبه، فقط ذات خداوند در نظر گرفته می‌شود بدون توجه به افعال و آثار و مخلوقاتش. در این رتبه فقط به ذات متعالی و برتر خداوند توجه می‌شود. اما در رتبه دیگری افعال و آثار و خلقت خداوند هم در نظر گرفته می‌شود و از این جهت که خداوند، آفریننده جهان است، او را «صانع» یا «دمیورژ» می‌نامند.

در مورد تعبیر «خدایان» هم باید گفت که افلاطون برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آتن که به شدت مشرک بودند، این تعبیر را به کار می‌برد تا آن‌ها حاضر شوند سخن او را بشنوند و او را مانند استادش سقراط اعدام نکنند. زیرا سقراط هم در حقیقت به خاطر مخالفت با چندخدایی به مرگ محکوم شد.

بسیاری از افلاطون‌شناسان معتقدند دمیورژ، همان خداست، اما در مرتبه خلق جهان، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد.

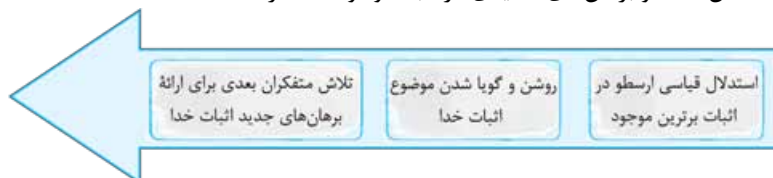
آنان هم چنین معتقدند اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می‌برد، به معنای اعتقاد او به چندخدایی نیست بلکه برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آتن است که به شدت مشرک‌اند.

افلاطون تلاش می‌کند خداوند (مثال خیر) را در جایگاهی قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند به آن جایگاه برسد.

خداشناسی ارسطو

برهان‌های ارسطو در اثبات خدا: ارسطو شاگرد افلاطون بود. او در استدلال‌آوری و منطق بسیار تبحر داشت. ارسطو براساس همین توانایی خود، برهان‌هایی را ارائه کرد که وجود خدا و مبدأ نخستین جهان را اثبات می‌کرد. البته استدلال‌های او قدم‌های اولیه در مسیر خداشناسی استدلالی بوده‌اند و طبیعتاً از هر جهتی کامل نبوده‌اند. ولی با این حال استدلال‌های ارسطو از استحکام خاصی برخوردار بود. هم‌چنین این استدلال‌ها زمینه قدم‌های بعدی که استدلال‌های کامل‌تری در اثبات وجود خداست را فراهم کرد.

نقش برهان‌های ارسطو بر براهین اثبات خدا: استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو آمده است. ارسطو با یک استدلال و قیاس «برترین و والاترین موجود» را اثبات می‌کند. از آن به بعد موضوع اثبات خدا شکلی روشن و گویا پیدا کرد. یعنی همه فهمیدند که اگر بخواهند خدا را اثبات کنند باید موجودی که برترین است و از آن کامل‌تر قابل تصور نیست را اثبات کنند. این روشن شدن موضوع سبب شد در قرون بعد، پیوسته متفکران در این زمینه تلاش کنند و برهان‌های جدیدی در اثبات وجود خدا عرضه کنند.



استدلال‌های ارسطو

۱) **برهان «درجات کمال»:** در بین رنگ‌ها، برخی روشن‌تر و برخی تیره‌تر هستند و این روشنی و تیرگی برای ما قابل تشخیص است. روش این تشخیص، آن است که ما دو سر طیف را می‌شناسیم؛ سفید و سیاه. هر رنگی به سفید متمایل‌تر بود روشن‌تر است و هر رنگی به سیاه متمایل‌تر بود تیره‌تر خواهد بود. پس ملاک و معیار روشنی، روشن‌ترین رنگ یعنی سفید است و ملاک و معیار تیرگی، تیره‌ترین رنگ یعنی سیاه است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت این‌که ما رنگ روشن‌تر داریم مستلزم آن است که روشن‌ترین رنگ را هم به عنوان ملاک داشته باشیم. حال می‌توانیم همین استدلال را در مورد خوب و خوب‌تر به کار ببریم. یعنی چون ما خوب و خوب‌تر داریم پس باید یک خوب‌ترین هم به عنوان ملاک و معیار وجود داشته باشد. در این صورت، هر چیزی که به خوب‌ترین شبیه‌تر بود، برتر و هر چه دورتر بود، ناقص‌تر است. این خوب‌ترین برترین موجود را همان خداوند می‌دانیم.

این برهان را که به آن برهان «برترین درجات کمال» هم می‌گویند، در قالب یک وضع مقدم در قیاس استثنایی زیر می‌توان بیان کرد:

مقدمه اول: خوب‌تر و بهتر هست (در میان موجودات جهان برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند).

مقدمه دوم: هر جا که یک خوب‌تر و بهتر هست، خوب‌ترین و بهترین نیز هست.^۱

نتیجه: خوب‌ترین و بهترین هست (که همان خداست).

بیان ارسطو در مورد این برهان، این چنین است:

سخن ارسطو در توضیح برهان درجات کمال

به طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترین نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.

(۲) بیان دیگری از برهان نظم: از نظر ارسطو هر رخداد منظم و هدفمندی در پی یک غایت معین، واقع می‌شود. بنابراین در پس همه تغییرات حساب‌شده عالم، یک غایت غیر متغیر و ثابت وجود دارد که جهت‌گیری همه این تحولات، رو به سوی اوست.

اولاً چون ماده ذاتاً متغیر است و نمی‌تواند حرکت و تحول نداشته باشد پس آن غایت غیر متغیر جهان، مادی نیست. ثانیاً همین ثبات این غایت، سبب می‌شود جاویدان باشد. زیرا «از بین رفتن» و «فانی شدن» خودش یک تغییر است.

نتیجه این که...

غایت جاویدان و غیرمادی حرکت‌های منظم جهان، همان خداوند است.

بیان خود ارسطو در این زمینه این گونه است:

سخن ارسطو

نمی‌شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون این که موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار باشد.^۲

(۳) برهان حرکت (برهان مشهور ارسطو): هر حرکتی نیاز به محرک (حرکت‌دهنده) دارد که تا آن محرک نباشد، حرکتی هم پدید نخواهد آمد. حال اگر آن محرک با حرکت کردن خودش، تولید حرکت کند (مثل واگن قطار که تا خودش حرکت نکند واگن پشتی‌اش را هم حرکت نمی‌دهد)، باز نیاز به محرک دیگری دارد تا خودش را حرکت دهد (درست مثل همان واگن که نیاز دارد واگن جلویی آن را حرکت دهد) و اگر آن محرک دیگر هم متحرک باشد، باز این نیاز به محرک تکرار می‌شود. بنابراین اگر قرار باشد همه محرک‌ها همین‌طور خودشان هم متحرک باشند، هرگز حرکتی پدید نخواهد آمد. بنابراین لازم است یک محرک، موجود باشد که سرمنشأ همه حرکت‌ها باشد ولی خودش متحرک نباشد تا باز به محرک دیگری نیاز نداشته باشد. البته ممکن است بگویید خود محرک اول هم می‌تواند متحرک باشد ولی حرکتش را از غیر خود نگرفته باشد و ذاتاً متحرک باشد. اما این فرض محال است. چون «حرکت» یک پدیده است که همواره نیاز به علتی بیرون از ذات ثابت اشیا دارد. پس محرک اول نمی‌تواند ذاتاً متحرک باشد بلکه باید در عین ثابت‌بودن، بتواند دیگر اشیا را حرکت دهد. شبیه کره زمین که خودش نسبت به اشیای روی آن، ثابت است ولی همه اشیا را با نیروی جاذبه به سمت خود حرکت می‌دهد.

ضمناً توجه داشته باشید که منظور ارسطو از حرکت، هر نوع تغییر است. یعنی مثلاً تغییر رنگ هم نوعی حرکت است. بنابراین طبق این استدلال، مجموعه حرکات و تغییرات جهان نیاز به یک محرک نامتحرک دارد که او خداست.

برهان حرکت ارسطو

وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرکی است که خود آن محرک حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک است و سلسله محرک‌ها تا بی‌نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی^۳ عقلاً محال است.

دیدگاه‌های ارسطو راجع به خدا: ارسطو تعابیری را درباره خدا به کار می‌برد که می‌توان از آن‌ها دیدگاه او درباره خدا را استنباط کرد. (تعابیر ارسطو از خدا ← دیدگاه‌های او درباره خدا)

- | | | | |
|-------------------|----------------------|--------------------------|-----------------|
| ۱ شریف‌ترین موجود | ۲ خیر، جمال و زیبایی | ۳ ضرورتاً موجود | ۴ محرک غیرمتحرک |
| ۵ دارای حیات | ۶ تغییرناپذیر | ۷ دارای عالی‌ترین اندیشه | |

برخی از این تعابیر نیاز به توضیح دارند:

ضرورتاً موجود: منظور همان موجود واجب بالذات یا واجب‌الوجود بالذات است که در درس دوم به آن اشاره کردیم و در درس ششم بیشتر آن را توضیح خواهیم دادیم.

محرک غیرمتحرک: توضیح آن در شرح «برهان حرکت» بیان شد.

دارای حیات: موجود زنده موجودی است که علم و آگاهی دارد و کاری از او برمی‌آید (یعنی مثل منازه نیست که نه پیژی هالیش بشه نه بتونه کاری انجام بده). پس صفت حیات (زنده‌بودن) را به کسی نسبت می‌دهیم که این دو ویژگی را داشته باشد و از نظر ارسطو خداوند چنین است.

تغییرناپذیر: ارسطو هر تغییر و تحولی را متعلق به جهان ماده می‌دانست. ولی خداوند، برتر و مجرد از ماده است و تغییری در او راه ندارد.

۱- در درس منطق معمولاً این مقدمه اول قرار می‌دادیم و مقدمه پیشین را مقدمه دوم. ولی در این‌جا کتاب درسی به همین ترتیب مقدمات را بیان کرده است. توجه دارید که در استدلال، ترتیب بیان مقدمات اهمیتی ندارد.

۲- همان‌طور که می‌بینید در عبارت نقل شده از ارسطو در کتاب درسی، این که چگونه می‌توان از نظم جهان، «جاویدان» و «برتر از ماده» بودن خدا را نتیجه گرفت، توضیح داده نشده است. مطالبی که در مورد غایتمندی جهان از دیدگاه ارسطو گفتیم، برای این بود که این مطلب روشن شود.

۳- در این‌جا «تسلسل» یعنی «پشت سر هم آمدن زنجیره محرک‌ها و متحرک‌ها». با دلیل محال‌بودن «تسلسل علل یا محرک‌های نامتناهی»، در درس بعد آشنا می‌شوید.

دارای عالی‌ترین اندیشه: ارسطو برترین کمال را عقل می‌دانست و معتقد بود خداوند به عنوان برترین موجود باید از بالاترین درجه این کمال یعنی تعقل و اندیشه کامل و بی‌نقص برخوردار باشد.

از مجموعه ۷ تعبیری که ارسطو در مورد خداوند به کار برده است می‌توان نتیجه گرفت

اولاً ارسطو موجودات غیرمادی را قبول دارد.

ثانیاً در میان موجودات غیرمادی (مجردات) یکی را از همه برتر می‌داند و او را مبدأ همه امور تلقی می‌کند. **به این ترتیب** ارسطو قدم بزرگی در راه خداشناسی فلسفی برداشت.

دوره جدید اروپا

در درس ۸ فلسفه یازدهم با دو جریان فلسفی در دوره جدید فلسفه آشنا شدیم: جریان **عقل‌گرا** و جریان **تجربه‌گرا**. در آن درس دیدگاه‌های معرفت‌شناختی این دو جریان را آموختیم. آن دیدگاه‌ها **مبنای برخی اختلافات درباره خداشناسی** را نیز رقم زده‌اند (دو جریان عقل‌گرا و تجربه‌گرا ریشه اختلافات درباره خدا). به همین خاطر نظریات برخی از فیلسوفان این دو جریان درباره خدا را بررسی می‌کنیم.

دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم

دکارت در کتاب «تأملات در فلسفه اولی» با تأملات عقلی خود، استدلالی را در اثبات وجود خدا بیان می‌کند. برای فهم ساختار این استدلال به یک مثال خیالی ساده توجه کنید:

افتملاً ما و همه اطرافیانمون اگر تمام داراییمون رو بدیم باز هم نمی‌تونیم به هممون پر از شمش‌های طلا بفزیم. حالا فرض کنید به روز زنگ فونمون رو بزنند و بگن برای تعویل هممون طلا تون بخریدم در!! به نظر تون بعد از ذوق‌مرگ شدن و بال درآوردن، اگر به کم فکر کنیم چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟ فب مسلماً این طور نیست که فودمون قبلاً این هممون رو فریده باشیم و یارمون رفته باشه! رفقا هم که گرچه باهم‌اند ولی اگر از این پولوا داشتند به فکری به حال وضع زندگی فودشون می‌کردن. پس هتماً به کی که اصلاً مثل ما نیست یعنی وضع مالیش فیلی فیلی توبه، وفود داره که لطف کرده و این هممون رو برای ما فرستاده. واقعاً دمش گرم.

ساختار برهان دکارت شبیه این مثال ماست. مقدمه برهان او این است که ما انسان‌های متناهی با ابزارهای شناختی که در اختیار داریم نمی‌توانیم یک موجود نامتناهی را تصور کنیم (مثل این که نمی‌تونیم به هممون طلا بفزیم) ولی واقعیت این است که تصویری از چنین موجودی داریم! (هممون طلاها قبلاً به هممون داده شده!) این واقعیت که موجود نامتناهی را ادراک می‌کنیم، با تأمل عقلی بر تک تک ما روشن می‌شود. یعنی هر کس به خودش رجوع کند می‌بیند تصور روشنی از یک موجود نامتناهی دانا و توانا که آفریدگار همه چیز است، دارد. پس حالا که یک ادراک داریم که خودمان و هر موجود متناهی دیگری مثل ما نمی‌توانسته است آن را ایجاد کند، معلوم می‌شود که یک پدیده آورنده نامتناهی توانا برای آن ادراک، وجود دارد (همون پول دار مهربون که طلاها رو فرستاده بود). این موجود نامتناهی همان خداست. این استدلال را می‌توان به صورت یک قیاس اقترانی شکل اول، بیان کرد:

مقدمه ۱: تصور نامتناهی داریم پس «کسی هست (الف) که قادر به ایجاد تصور نامتناهی (ب) است». (بعضی الف ب است)
مقدمه ۲: موجود متناهی نمی‌تواند تصور نامتناهی بیافریند پس «هر کسی که قادر به ایجاد تصور نامتناهی باشد (ب)، موجود نامتناهی (ج) است».

(هر ب ج است)

نتیجه: «کسی هست (الف) که موجود نامتناهی (ج) است». (بعضی الف ج است) — این موجود نامتناهی همان خداست.
بیان خود دکارت از برهانش این گونه است:

سخن دکارت

من از حقیقتی نامتناهی و دانا و توانا که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده‌ایم، تصویری دارم.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. این تصور از هیچ موجود متناهی دیگر هم نیست.

پس، این تصور از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی به من بدهد.

هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم

دیوید هیوم رو که از درس ۳ یاد تونه. همون که علیت رو غیر قابل شناخت می‌دونست. حالا می‌فواد همین حرف رو رابع به فدا بزنه!

هیوم برهان دکارت و برهان‌های همه فیلسوفان دیگر را دارای اشکال می‌دانست و نمی‌پذیرفت. از آنجا که هیوم تجربه‌گرا بود ادراک عقلی مستقل از حس و تجربه را در هیچ زمینه‌ای قبول نداشت. شناخت خدا هم از این قاعده مستثنا نیست. در واقع هیوم می‌گفت اصلاً **عقل ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد** و عقل‌گرایان مغالطات و توهمات نظری خود را با شناخت عقلی اشتباه گرفته‌اند (فلاسه این که هیوم می‌گفت یا فدا رو با تسکوپ تو آسمونا باید ببینم یا با میکروسکوپ ته به لوله آزمایش یا عمر آ قبول نمی‌کنم فدایی هست. بی‌فود فودتونو با برهان عقلی ممض آوردن هم فسته فکند فون ندیده می‌گم و واقعاً عقلی نیست و مغالطه داره). از نظر هیوم **مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم** است. زیرا برهان نظم از تجربه گرفته شده است. یعنی عقل، مستقل از تجربه این برهان را مطرح نمی‌کند بلکه ذهن از طریق تجربه با نظم موجود در جهان آشنا می‌شود سپس این نظم را تحلیل عقلی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که نظم، بدون ناظم (نظم‌دهنده) نمی‌شود. پس ناظمی برای مجموعه هستی وجود دارد و آن ناظم خداست.

اما هیوم می‌گوید حتی برهان نظم هم توانایی اثبات خدا به عنوان یک وجود **ازلی و ابدی و نامتناهی** را ندارد. یکی از دلایل این ناتوانی این است که این برهان فقط می‌تواند ثابت کند که یک ناظم و خالق این جهان را اداره می‌کند. اما لزومی ندارد این ناظم که خالق نظم جهان است، همان خداوندی باشد که خودش مخلوق نیست. به عبارت دیگر، ما باید خدایی را ثابت کنیم که بی‌نیاز به علت و واجب‌الوجود است، نه ناظمی که ممکن است خودش معلول باشد. مثلاً طبق یافته‌های علم فیزیک، نیروی گرانشی و جاذبه اجرام به نوعی حرکات کرات منظومه شمسی را تنظیم کرده است و همگی به طور منظم در مدار خود می‌چرخند. حال اگر فرض کنیم از ازل همواره این کرات در حال چرخش بوده‌اند و ناظم آن‌ها هم همین نیروهای طبیعی خود آن‌ها بوده است، دیگر چه نیازی داریم به یک خالق واجب‌الوجود بالذات که نامتناهی و ازلی و ابدی است؟

مهم‌ترین برهان اثبات خدا، برهان نظم است. زیرا مبتنی بر تجربه است.

اما این برهان فقط وجود یک ناظم و خالق را برای ادارهٔ جهان اثبات می‌کند، نه وجود خداوندی که نیازمند به علت نیست و وجودی ازلی و ابدی دارد.^۱

نقد هیوم (این قسمت توی کتاب درسی ستاره‌داره و قرار نیست ازش توی لکتور سوال بیاد.)

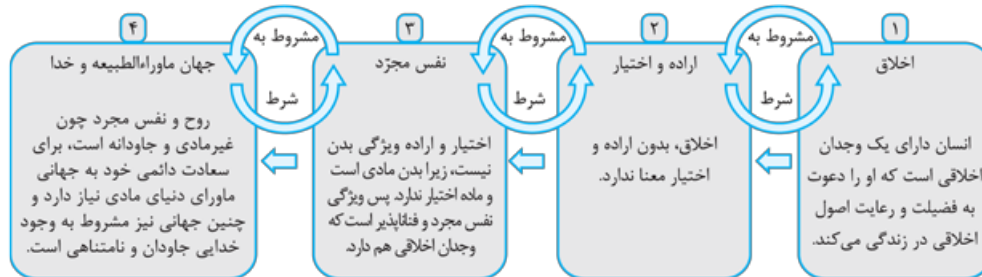
نقد نقد مفصل دیدگاه هیوم رو نداریم ولی فقط در همین حد اشاره کنیم که اولاً برهان نظم مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی نیست. دلیل هیوم برای مهم دانستن این برهان، مقدمات تهریری این برهان در حالی که این پیروی نیست که برای فیلسوفان عقل‌گرا مهم باشه. ما تعدادی برهان قوی‌تر از برهان نظم رو توی درس بعد فوایم آورد. ثانیاً همیشه با به تحلیل عقلی ساده به هیوم جواب دار. ناظمی که هیوم می‌گه، از سنخ خود موجودات منتهای و ممکن‌الوجوده و لذا مثل خود اون‌ها باید منظم باشه تا کاری ازش بر بیاد. در نتیجه خود ناظم ما نیاز به به ناظم دیگه داره! اما فدای واجب‌الوجود و نامتناهی هیچ شباهتی به ممکنات منتهای نداره یعنی هیچ سافتر ترکیبی منظمی در ذاتش نیست که نیاز به ناظم داشته باشه. این خدا واقعاً هیچ چیزش شبیه آدمیزاد نیست که فقر و وابستگی بزرگ داتیش باشه و از هیچ پوتی به کسی یا پیروی نیاز نداره. به همین خاطر که خدا خودش هست و هستی بقیه محتاج فراسه. اما متأسفانه هیوم تحلیل عقلی ما رو فقط چون مبتنی بر حس نیست، قبول نمی‌کنه! یعنی مشکل هیوم ریشه در معرفت‌شناسیش داره. چون تجربه‌گراست نمی‌تونه برهان‌های اثبات خدا رو بپذیره! بگذریم

فیلسوفان تجربه‌گرای خدا باور

همهٔ فیلسوفان تجربه‌گرا در زمینهٔ اعتقاد به خدا مثل هیوم نبودند. برخی از آن‌ها به خدا اعتقاد داشتند. این دسته از تجربه‌گرایان، «برهان نظم» را به دلیل مبتنی بودن آن بر تجربه، معتبر می‌دانستند. بنابراین آن‌ها از برهان نظم که برهانی عقلی - تجربی است، در اثبات وجود خدا استفاده می‌کردند و از این طریق، وجود خدا را می‌پذیرفتند.

کانت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان

کانت گرچه عقل‌گرا بود ولی روش او با دکارت و بقیهٔ فیلسوفان عقل‌گرای قبلی تفاوت داشت. او به جای اثبات وجود خدا از طریق نظم یا برهان علیت یا وجوب و امکان^۲، از دریچهٔ اخلاق وارد بحث شد. یعنی اخلاق و وظایف اخلاقی را مقدمه کرد برای اثبات ضرورت وجود خدا. سیر استدلال کانت به این نحو است:



چند نکته راجع به برهان کانت

- با وجدان اخلاقی در درس ۱۱ فلسفه یازدهم هم آشنا شده بودیم. وجدان اخلاقی از انسان می‌خواهد که آن‌چه را برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم بپسندد و این اصل را به عنوان یک قاعده، همواره در نظر داشته باشد و در زندگی پیاده کند.
- اخلاق برای موجوداتی که اختیار ندارند، معنا ندارد. زیرا هیچ‌گاه مثلاً به درخت انگور نمی‌گوییم تو باید انگور بدهی و نباید گیلاس بدهی. چون درخت مختار نیست که یک میوه را بدهد و میوهٔ دیگر را ندهد. پس «باید و نباید» برای او معنا ندارد. از طرفی اصول اخلاقی همگی از جنس «باید و نباید» هستند؛ مثلاً باید به پدر و مادر نیکی کرد و نباید اموال مردم را بی‌اجازه برداشت. بنابراین بدون اختیار اخلاق معنا ندارد (اختیار شرط اخلاق است و اخلاق مشروط به اختیار است).
- ماده، اختیار و اراده ندارد. زیرا ماده‌ها طبق قوانین جبری فیزیکی عمل می‌کنند و نمی‌توانند جور دیگری رفتار کنند. بدن انسان هم ماده است و لذا مثل سایر ماده‌ها اختیار ندارد.
- پس لازم است انسان یک بُعد غیرمادی داشته باشد که اختیار انسان را تأمین کند. این بُعد مجرد را نفس می‌نامیم. چون هر تغییر و تحولی در ماده است و نفس، مادی نیست، پس تغییر و تحول در نفس راه ندارد. پس نفس غیرمادی، ثابت و فناپذیر و جاودانه است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود (تجرد نفس شرط اختیار است و اختیار مشروط به تجرد نفس است).
- نفس یعنی بُعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجدان اخلاقی است. یعنی نفس در وجدان خود فضیلت‌های اخلاقی مثل عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد.
- سعادت روح و نفس مجرد، در کسب فضیلت و رعایت اخلاق است.
- نفس مجرد و فناپذیر است لذا سعادتش هم باید ابدی باشد. پس نیاز به عالمی دارد که آن عالم هم فناپذیر باشد و نفس در آن جا تا ابد مقیم و ساکن بماند. این جهان، جهان غیرمادی ماورای طبیعت است که چون مادی نیست، فناپذیر است (وجود عالم ماوراء شرط سعادت نفس است و سعادت نفس مشروط به وجود عالم ماوراء است).
- وجود جهان ماورای طبیعت مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است (کتاب درسی دلیلی برای این مطلب نگفته پس همین جوری یادش بگیرید).

۱- خدایی که نامتناهی و ازلی و ابدی نباشد، واجب‌الوجود بالذات هم نیست. به عبارت دیگر، هر موجود منتهای یا حادث یا فانی حتماً ممکن‌الوجود و نیازمند به علت است.

۲- با این برهان‌ها در درس بعد آشنا خواهید شد.

در این برهان، قبول خداوند پشتوانه اختیار و اراده انسان و مسئولیت پذیری او است. بنابراین می توان گفت که قبول خداوند، تکیه گاه اصول اخلاقی مورد قبول انسان است. با پذیرش خداوند است که زندگی انسان معنای حقیقی و متعالی پیدا می کند و از پوچی و بی هدفی خارج می شود.

نقد کانت (اینم بفش ستاره دار کتابه پس روش زیاد وقت نذارید!)

ابتدا لازمه با دو تا اصطلاح آشنا بشیم:

آشنایی با دو اصطلاح سوپراکتیو و ایزکتیو

امری را که صرفاً تحت تأثیر ذهن باشد، نه تحت تأثیر واقعیت خارج از ذهن، امر ذهنی یا سوپراکتیو می نامند. از طرفی امری را که واقعی و مستقل از ذهن باشد، امر عینی یا ایزکتیو می گویند. به عبارت دیگر، امر ایزکتیو صرفاً همان واقعیتی است که قرار است شناخته شود، و هیچ تأثیری از طرف ذهن نمی پذیرد. (این دو اصطلاح هم در کتاب درسی در پانویس بفش ستاره دار هستند ولی احتمال این که توی تست ها از شون استفاده بشه هست.)

حالا می تویم به نقد کانت بپردازیم. کانت خدا و روح و اختیار رو امری سوپراکتیو و ذهنی در نظر می گیره تا پشتوانه ای برای افلاق درست بشه. این یعنی: «همین که ما توی ذهنمون تصور کنیم این امور موجودند تا عملمون اصلاح بشه، کفایت می کنه و نیازی به خدای واقعی نیست». اما به خدا باور به دنبال به خدای ایزکتیو و واقعیه، نه خدای خیالی.

نگه تستی

کانت وجود خدای واقعی و عینی را اثبات نکرد بلکه صرفاً ضرورت باور به وجود خدا نزد ذهن های انسان ها را اثبات کرد. این ضرورت از نوع آن ضرورت های فلسفی که در درس دوم معرفی کردیم (یکی از نسبت های سه گانه در قضایا) نیست بلکه یک ضرورت عملی است و معنای آن نیاز ضروری عمل اخلاقی و مسئولیت پذیری اخلاقی، به اعتقاد داشتن انسان به خداست. این مطلب را گاهی در تست ها به صورت مختصر، با این عبارات بیان می کنند: «کانت به جای اثبات وجود خدا، ضرورت وجود خدا را ثابت کرد.» یا «کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز اخلاق به وجود خدا را ثابت کرد» به عبارت دیگر، کانت می گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت پذیری اخلاقی ممکن نیست.

باور به خدا و معناداری زندگی

زندگی معنادار: زندگی معنادار را به دو بیان می توان تعریف کرد که مفهوم اصلی هر دو یکسان است.

تعریف زندگی معنادار (بیان اول) | زندگی دارای هدف و مقصود متعالی و مقدس (۱)
و آراسته به فضائل اخلاقی و کرامت انسانی است. (۲)

تعریف زندگی معنادار (بیان دوم) | یک زندگی دارای غایت و هدف (۱)
و سرشار از ارزش های اخلاقی است (۲)
که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند (۳)
و آرامشی برتر به او می دهد. (۴)

فیلسوفانی مثل دکارت و کانت زندگی معنادار را بدون یک پشتوانه غیرممکن می دانند. از نظر آنان این پشتوانه که شرط معنادار بودن زندگی است، قبول خداوند است. به همین دلیل فیلسوفانی مانند دکارت و کانت تلاش کردند پایه های عقلی اعتقاد به خدا را در میان مردم استوار کنند.

۱ | رشد تفکر حسی و حس گرایی

اما نهایتاً بعد از کانت به دو دلیل، پایه های اعتقاد به خدا در جامعه اروپایی سست شد ۲ | ظهور فیلسوفانی که جهان و انسان را صرفاً حقیقتی مادی می دانستند (ماتریالیست ها از جمله پوزیتیویست ها)

این سست شدن مبانی اعتقاد به خدا، تنها بر فیلسوفان و اندیشمندان تأثیر نگذاشت، بلکه معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعه اروپایی به اهداف مادی تنزل پیدا کرد و زندگی فاقد معنا و ارزش های متعالی گردید. بدین ترتیب، زندگی مردم اروپا تحت تأثیر تحولات فکری حس گرا و ماده گرا قرار گرفت و بنابراین یک بحران به وجود آمد که از آن با عنوان بحران معناداری زندگی یاد می کنند.

بحران معناداری زندگی در صورت عدم اعتقاد به خدا: فرض کنید خدایی وجود نداشت. در این صورت تصویر ما از زندگی چه شکلی می شد؟

ما به دنیا می آییم، مدتی زندگی می کنیم و نهایتاً خواهیم مرد. این که در چه شرایطی به دنیا آمده ایم کاملاً اتفاقی بوده است. اگر وضعیت خوبی داریم مثلاً در خانواده فرهیخته ای متولد شده ایم، هیچ اراده و تصمیمی پشت این اتفاق نبوده و لذا لازم نیست در مقابل این نعمت ها پاسخگو باشیم. اگر در شرایط خوبی به دنیا نیامده باشیم هم باز کاملاً شانسی بوده و نمی توان امید داشت در ازای سختی هایی که می کشیم بعداً اجر و پاداشی دریافت کنیم. این که چگونه زندگی می کنیم هم فقط براساس منافعمان تعیین می شود. آدم خوب و شریفی بودن چندان مهم نیست و اگر با منافع مهمی مثل کسب ثروت زیاد یا حفظ جان و مالمان سازگار نباشد، آن را به راحتی کنار می گذاریم. انسانی که با شرافت و اخلاق زندگی می کند سرانجامی مشابه انسان بدکار و ظالم خواهد داشت. هر دو نهایتاً خواهند مرد و دیگر هیچ!

۱- بار دیگر تأکید می کنیم: این «ضرورت وجود» آن ضرورت و وجوبی نیست که علت به ممکنات می دهد. زیرا به آن معنا، هر چیزی که ضرورت وجود دارد حتماً وجود هم دارد. اما این جا منظور از «ضرورت وجود» صرفاً احتیاج صد در صد انسان، به باور به وجود خداست. بنابراین معمولاً در تست ها این عبارت را درست فرض می کنند: کانت وجود خدا را اثبات نکرد بلکه ضرورت وجود خدا را اثبات کرد.

و سؤال این است که اگر قرار است آخر این زندگی محدود دنیا بمیریم و همه چیز تمام شود، اصلاً چرا زندگی کنیم؟ چرا همین الان خودکشی نکنیم؟ و به فرض که خواستیم مدتی هم به این زندگی ادامه دهیم، چرا باید به ارزش های متعالی اهمیت بدهیم؟ خلاصه این که اصلاً این زندگی چه ارزشی دارد و معنای زندگی چیست؟

به نظر می رسد وقتی به خدایی معتقد نباشیم که خالق ماست و ما را دوست دارد و از خلق ما هدفی داشته است؛ و وقتی خدایی را باور نکنیم که برایش مهم است که ما چگونه زندگی می کنیم؛ و اگر این خدا عادل و حکیم و دانا و توانا نباشد تا روزی جزای اعمالمان را به ما بدهد، ← این زندگی هیچ معنا و مفهومی نخواهد داشت و پوچ و بیهوده خواهد بود.

وضعیت اندیشه مردم اروپا بعد از کانت

رشد تفکر حسی و حس گرایی و ظهور فیلسوفان ماده گرا که جهان و انسان را کاملاً مادی می دانستند، سبب شد زندگی بسیاری از مردم اروپا، فاقد معنا و ارزش های متعالی گردد و بحران معناداری زندگی پدید آید.

نمونه ای از پرداختن به بحران معناداری زندگی در رمان های اروپایی: داستایوفسکی در رمان «برادران کارمازوف» از قول یکی از شخصیت های داستان می نویسد: «اگر خدایی وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است». مقصودش از «مجاز» این است که چون زندگی غایتمندی خودش را از دست می دهد پس نهایتاً فرقی ندارد چگونه عمل می کنیم. چون هیچ خدایی نیست که به اعمالمان رسیدگی کند. پس خدا باید باشد تا زندگی معنادار شود. این جمله، دیدگاه فیلسوفانی را به یاد می آورد که خدا را به خاطر معنابخشی به زندگی قبول دارند. در ادامه با این دسته از فیلسوفان آشنا می شویم.

کرکگور، جیمز و برگسون و حل بحران معناداری زندگی

دسته دیگری از فیلسوفان غربی، مانند کرکگور (فیلسوف دانمارکی قرن ۱۹)، ویلیام جیمز (فیلسوف آمریکایی قرن ۱۹ و ۲۰) و برگسون (فیلسوف فرانسوی قرن ۲۰) از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای باور به وجود خداوند استفاده می کردند. جیمز می گوید:

سخن جیمز

من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است.

توضیح سخن جیمز: مثلاً هر یک از ما احساس می کنیم که در هنگام سخن گفتن با خدا و راز و نیاز با او و توصیف زیبا و عاشقانه او به حالتی منتقل می شویم که قبلاً از این حالت تهی بوده ایم. این حالت نوعی از تعالی و معنویت ناشی از احساس حضور خداست. به عبارت دیگر، در ساعات و لحظاتی از زندگی که حضور خدا را حس می کنیم، زندگی را متعالی و برتر می یابیم.

تذکر: درباره تفاوت استدلال عقلی با دلایل شخصی باید توجه داشت که تجربه شخصی یعنی تجربه غیر قابل انتقال به غیر، که از نظر منطقی و علمی، استدلال و دلیل به حساب نمی آید. این گونه ادراکات تنها برای صاحب آن مفید است و نمی توان با آن مطلبی را برای کسی اثبات کرد. پس کسانی مثل جیمز در حقیقت خدا را بدون اثبات عقلی یا حسی و براساس تجربیات شخصی می پذیرفتند. پس منظور جیمز از «دلیل» نامیدن این تجربه های شخصی، در حقیقت علت و سببی است که به خدا باور داریم، نه دلیل منطقی و علمی.

کرکگور هم که دیدگاهی شبیه جیمز و برگسون دارد، می گوید:

سخن کرکگور

ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان می بخشد و نیازی به استدلال و پشتوانه عقلی ندارد. خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.

کاتینگهام و برخی دیگر از فیلسوفان قرن ۲۰ و ۲۱ که در نتیجه «بحران معناداری زندگی» ظهور کردند

فیلسوف دیگری به نام جان کاتینگهام هم در همین حوزه می نویسد؛ یعنی حوزه باور به خدا و معناداری زندگی. کاتینگهام در کتاب خود با عنوان «معنای زندگی» بیان می کند که در دوره جدید اروپا رفته رفته استدلال های عقلی و فلسفی برای اثبات خدا کاهش یافت. این روند، نتیجه رشد تجربه گرایی بود. در چنین شرایطی برخی از فیلسوفان دست از برهان های قدیمی کشیدند و فواید خدا باوری برای زندگی انسان را عامل ایمان به خدا دانستند. یعنی گفتند که خدا عامل اصلی معنابخشی به زندگی است پس نباید او را انکار کرد. کاتینگهام در مورد باور به خدا می گوید:

سخن کاتینگهام

قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای این که احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می توانیم مأمن و پناهگاهی بیابیم.

بنابراین بحران معناداری زندگی سبب شد که گروهی از فیلسوفان در قرن بیستم و بیست و یکم ظهور کردند که از طرفی به خدا باور راسخ داشتند و از طرف دیگر نیازی به دلیل آوردن برای وجود خدا نمی دیدند. اینان معتقد بودند بررسی رابطه «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» کافی است. از نظر این گروه نتیجه بررسی این رابطه این است که اگر به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی است و ناظر بر انسان است، باور نداشته باشیم، زندگی دچار خلأ معنایی و پوچی آزردهنده ای می شود. زندگی معنادار باید دارای هدف و غایت باشد و ارزش های اخلاقی هم باید در چنین زندگی ای حضور داشته باشند تا انسان نسبت به آینده امیدوار شود و به یک آرامش برتر برسد.

دیدگاه گروهی از فیلسوفان قرن ۲۰ و ۲۱ که به سبب بحران معناداری زندگی ظهور کردند

به جای ذکر دلایل عقلی یا تجربی برای وجود خدا باید با یک رویکرد عمل گرایانه، به بررسی رابطه «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» اکتفا کرد و در عین حال، باوری راسخ به خدا داشت.

چهار نکته مهم در جمع بندی بحث

۱ اگرچه فیلسوفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردند، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده اند.

۲ علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می دهد.

۳ اگر جریان تجربه گرایی در میان فیلسوفان اروپایی غلبه پیدا نمی کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی شد، آنان می توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.

۴ درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می یابد و می داند که زندگی بدون خدا بی معنا و بی هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می شود. (این نکته که مهم ترین و کلیدی ترین نکته در بین این نکات است، همان دیدگاه فیلسوفان اسلامی در بحث معناداری است که در درس بعد به آن خواهیم پرداخت.)

جدول خلاصه دیدگاه های فیلسوفان غیرمسلمان درباره خدا

نام فیلسوف	توضیحات	دیدگاه درباره خدا	روش اثبات یا خدا باوری
مردم یونان باستان	منکران خدایان را طرد یا اعدام می کردند.	مشک و معتقد به چند خدا بودند که هر کدام مبدأ یک چیزند.	تقلید از بزرگان
سقراط	تلاش می کرد دیدگاه مردم آتن را درباره خدا اصلاح کند.	به خدای برتر که اداره کننده جهان است معتقد بود.	عقلی
افلاطون	مبدع خدانشناسی فلسفی بود و چندخدایی یونان را قبول نداشت.	خدا موجودی معین، ثابت، ازلی و ابدی، نامحسوس و معقول با افعالی هدف دار است که معیار همه چیز اوست و همان مثال خیر و صانع جهان است که همه چیز در پرتو او حقیقت پیدا می کند.	دقت فلسفی و استدلالی ^۲ (تفکر و تعقل)
ارسطو	قدم بزرگی در خدانشناسی فلسفی برداشت. او اولین استدلال واقعی در اثبات خدا را ارائه کرد و موضوع خدانشناسی را روشن ساخت و سبب شد آیندگان برهان های جدید عرضه کنند.	در میان مجردات، یکی از همه برتر و مبدأ همه امور است. او شریف ترین موجود، خیر، جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر، دارای عالی ترین اندیشه است.	برهان منطقی و عقلی
دکارت (عقل گرا - قرن ۱۷)	خدا تصویری از خود را به انسان عطا کرده است. اگر عطای او نبود، موجودات متناهی نمی توانستند او را تصور کنند.	حقیقتی نامتناهی، دانا و توانا که خالق همه چیز است.	تحلیل عقلی یافته های الهی
تجربه گرایان معتقد به خدا	می خواستند خدا را اثبات کنند ولی به سبب تجربه گرا بودن از براهین گذشتگان کمتر استفاده می کردند.	ناظم جهان و موجودی نامتناهی است که می توان از طریق برهان مبتنی بر تجربه او را اثبات کرد.	برهان نظم
هیوم (تجربه گرا - قرن ۱۸)	بهترین برهان، برهان نظم است چون مبتنی بر تجربه است ولی خدای بی نیاز به علت و واجب الوجود (نامتناهی و ازلی و ابدی) را ثابت نمی کند.	خدا را نمی توان اثبات کرد و شناخت.	اثبات نشدنی
کانت (عقل گرا - قرن ۱۸)	روش او با دیگر عقل گرایان متفاوت بود. از طریق اخلاق، ضرورت خدا را ثابت کرد، نه وجود عینی و واقعی خدا را.	امری ذهنی که باید به عنوان وجودی جاودان و نامتناهی که ضامن اخلاق و سعادت نفس و روح بشر است، پذیرفته شود.	برهان اخلاقی (سوپرکتیو)
کرکگور (قرن ۱۹)	ایمان هدیه ای الهی است که خدا به انسان عطا می کند و اگر انسان شایسته آن نشود، زندگی تاریکی خواهد داشت.	موجودی که مبدأ خیر و زیبایی است و ناظر بر انسان است و بدون اعتقاد به او زندگی دچار خلأ معنایی و پوچی آزاددهنده ای است. درونی و عشق و عرفان	با تجربه های معنوی
جیمز (قرن ۱۹ و ۲۰)	دلیل و علت باور به وجود خدا را عمدتاً در تجربه های شخصی درونی می دانست.	دیدگاهی شبیه کرکگور	مانند کرکگور
برگسون (قرن ۲۰)	-----	دیدگاهی شبیه کرکگور	مانند کرکگور
کاتینگهام (قرن ۲۰) و گروهی از فیلسوفان قرن ۲۰ و ۲۱	در پی بحران معناداری زندگی ظهور کردند و در عین اعتقاد راسخ به خدا، نیازی به ذکر دلایل اثبات خدا نمی دیدند.	دیدگاهی شبیه کرکگور	بدون ذکر دلیل اثبات وجود خدا و بر مبنای رابطه «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» ^۳

۱- این نکات در بخش ستاره دار کتاب آمده اند ولی به نظر می رسد از متن اصلی قابل برداشت هستند لذا بهتر است آن ها را بیاموزید.

۲- البته در درس ۸ فلسفه یازدهم گفته شد که سقراط و افلاطون به شناخت شهودی و قلبی حقایق برتر هم معتقد بودند. با توجه به این که در این درس گفتیم برترین این حقایق یعنی «مثال خیر»، همان خداست پس می توان گفت این دو فیلسوف روش شهودی را هم به عنوان روش خدانشناسی قبول داشتند.

۳- مبتنی کردن پذیرش خدا به این رابطه، دلیل خدا باوری و ضرورت اعتقاد به خداست، نه دلیل وجود خدا.

نمودار آرای فیلسوفان دوره جدید اروپا درباره خدا

خدا را	می‌پذیریم؛ زیرا	برای وجود خدا دلیل داریم	دلیل عقلی	استدلال عقلی محض: دکارت
			دلیل شخصی: براساس تجربه‌های درونی و عشق و عرفان، خدا را می‌پذیریم: کرکگور، جیمز و برگسون	استدلال عقلی مبتنی بر تجربه حسی (برهان نظم): تجربه‌گرایان خدا باور
		برای ضرورت وجود خدا (نیاز به خدا باوری) دلیل داریم	استدلال عقلی مبتنی بر اخلاق: کانت	استدلال عقلی مبتنی بر رابطه «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی»: گروهی از فیلسوفان قرن ۲۰ و ۲۱ از جمله کاتینگهام

نمی‌پذیریم زیرا برهان مبتنی بر تجربه‌ای نداریم که خدا را ثابت کند: هیوم

از نگاه طراح

توی تست‌های این درس، چی درسته چی نادرست؟

ولی درست نیست که: (گزینه انحرافی)	درست است که: (گزینه جواب)
در یونان باستان باور دینی یک امر شخصی بود و هر کس برای خودش به خدا یا خدایانی معتقد بود.	چندخدایی در یونان باستان یک باور راسخ اجتماعی بود که کسی حق نداشت با آن مخالفت کند.
افلاطون خدایان را دارای ویژگی‌های هدفمند و افعال معین و روشن می‌دانست. از نظر افلاطون همه مخلوقات زائیده خداوند هستند.	افلاطون معتقد به وجود یک خدای معین با ویژگی‌های روشن و افعال هدفدار بود. از نظر افلاطون خداوند نه می‌زاید نه از میان می‌رود.
افلاطون نخستین برهان فلسفی در اثبات خدا را مطرح کرد و ارسطو موضوع این برهان را روشن ساخت. از نظر ارسطو هر جا خوبی باشد، خوب‌تری هم هست.	افلاطون مبدع خدانشناسی فلسفی بود و ارسطو نخستین برهان واقعی در اثبات خدا را مطرح کرد. از نظر ارسطو هر جا خوب‌تری باشد، خوب‌ترینی هم هست.
دکارت چون تصور روشنی از خالق نامتناهی داشت نتیجه گرفت که این خالق نامتناهی وجود دارد.	دکارت از نوع تصویری که از خدا داشت نتیجه گرفت که فقط موجود نامتناهی می‌تواند این تصور را عطا کند.
هیوم فقط برهان نظم را در اثبات وجود خدا پذیرفت هر چند معتقد بود این برهان علت نخستین را اثبات نمی‌کند. هیوم معتقد بود که یک ناظم و خالق نامتناهی و ازلی و ابدی، این جهان را اداره می‌کند.	هیوم گرچه برهان نظم را به جهت ابتدای آن بر تجربه، بهترین برهان می‌دانست اما معتقد بود این برهان خدای واجب‌الوجود را ثابت نمی‌کند. هیوم معتقد بود که یک ناظم و خالق، این جهان را اداره می‌کند.
کانت از لزوم سعادت نفس، اخلاق را نتیجه گرفت و از اخلاق، منشأ همه اخلاقیات یعنی خدای مهربان مطلق را.	کانت از لزوم اخلاق، اختیار را نتیجه گرفت و از اختیار، نفس مجرد را و از نفس مجرد، عالم مجردات را و از عالم مجردات، موجود مجرد نامتناهی را.
جیمز، برگسون و کرکگور معناداری زندگی را از طریق ضروری بودن وجود خدا، اثبات کردند.	جیمز، برگسون و کرکگور باور به خدا را به خاطر معنابخشی آن به زندگی، ضروری و مورد نیاز می‌دانستند.

پرسش‌های
چهار
زینت‌های

۳۳۹- عبارت زیر از کیست؟

«در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از بین می‌رود...»

(۱) سقراط (۲) افلاطون (۳) ارسطو (۴) حکمای ایران باستان

۳۴۰- خدانشناسی با کدام بخش‌های دانش فلسفه در ارتباط است؟

(۱) دو مورد از فلسفه‌های مضاف (۲) معرفت‌شناسی و وجودشناسی (۳) فلسفه دین و فلسفه اخلاق (۴) یکی از شاخه‌های فلسفه و ریشه فلسفه

۳۴۱- به چه جهت بحث «خدانشناسی» مربوط به «وجودشناسی» است؟

(۱) زیرا تمامی مباحث مربوط به دین زیرمجموعه وجودشناسی هستند. (۲) زیرا به مهم‌ترین موضوع همه ادیان یعنی خدا می‌پردازد. (۳) زیرا شناخت علل‌العلل و علت نخستین از مباحث مهم وجودشناسی است. (۴) زیرا هر موضوعی به نحوی زیرمجموعه وجودشناسی محسوب می‌شود.

۳۴۲- از نظر هیوم

(۱) فقط دلیل دکارت برای اثبات خدا قابل قبول است. (۲) دلیل دکارت برای اثبات خدا مردود است، ولی برخی از دلایل گذشتگان قابل قبول بوده‌اند. (۳) فقط دلایل تجربه‌گرایان دوره جدید اروپا در اثبات وجود خدا معتبر و قابل استناد هستند. (۴) همه دلایل گذشتگان در اثبات خدا قابل نقدند.

۱- در این روش، خدا به عنوان امری ذهنی اثبات می‌شود، نه به عنوان یک امر عینی و واقعی.

۳۴۳- کانت از کدام طریق خدا را اثبات کرد؟

- (۱) مخلوقات (۲) برهان علیت (۳) برهان وجوب و امکان (۴) اخلاق

۳۴۴- علت آن که افلاطون گاهی از «خدایان» نام می‌برد؛ چیست؟

- (۱) در جامعه‌ای رشد نموده که چندخدایی در آن رواج داشته و او نیز در ابتدا به چندخدایی قائل بوده است.
(۲) برای دفاع از جان خود و عدم محکومیت در دادگاه مجبور به چنین سخنی بوده است.
(۳) برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آن که به شدت مشرک بودند، از این لفظ استفاده کرده است.
(۴) او به هیچ وجه اعتقادی به چندخدایی نداشته و ذکر این مطلب یک خطای تاریخی است.

۳۴۵- از نظر کانت مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق در جایی معنا دارد که

- (۱) جامعه باشد. (۲) اراده و اختیار باشد. (۳) اوامر الهی باشد. (۴) وجدان اخلاقی باشد.

۳۴۶- زندگی معنادار عبارت از است.

- (۱) یک زندگی دارای غایت و هدف
(۲) یک زندگی دارای اراده و اختیار
(۳) زندگی توأم با عقلانیت و تفکر
(۴) زندگی ابدی بعد از مرگ

۳۴۷- از نظر کاتینگهام کدام مورد، زندگی را با ارزش می‌کند؟

- (۱) وجود خدا (۲) قبول خدا (۳) عبادت خدا (۴) امید به خدا

۳۴۸- کدام گزینه مرتبط با اتهام اصلی سقراط نیست؟

- (۱) عدم اعتقاد او به آرتمیس
(۲) سخن گفتن از خدای جدید
(۳) اصلاح جوانان آتنی و گرایش آن‌ها به او
(۴) توجه دادن آتنیان به حقیقتی برتر

۳۴۹- «مثال خیر» و «دمیورژ»

- (۱) دو لفظ هستند با یک معنا
(۲) دو معنا هستند با یک لفظ
(۳) دو لفظ هستند برای اشاره به دو صفت الهی
(۴) دو لفظ هستند با یک مصداق مشترک

۳۵۰- کدام گزینه توضیح درستی دربارهٔ جامعهٔ زمان سقراط و افلاطون نیست؟

- (۱) حاکمان و بزرگان جامعهٔ یونانی قدرت و سلطهٔ زیادی داشتند.
(۲) مردم زئوس را خدای آسمان و خورشید و آپولون را خدای هنر و موسیقی می‌دانستند.
(۳) هر یک از حقایق جهان از نظر آن‌ها مبدأ و منشأ متفاوتی داشت.
(۴) کسی که خدایان یونان را قبول نداشت، مورد قبول جامعه نبود و حتی ممکن بود کشته شود.

۳۵۱- علت سخن افلاطون‌شناس مشهور اروپایی (تیلور) که افلاطون را ابداع‌کنندهٔ خداشناسی فلسفی می‌دانست، چه بود؟

- (۱) افلاطون پیش از سقراط و ارسطو نظریات خود را مطرح کرد.
(۲) افلاطون با طرح نظریهٔ مُثُل، مبانی شناخت را محکم کرده بود.
(۳) افلاطون با دقتی فلسفی و استدلالی دربارهٔ خدا صحبت کرد.
(۴) افلاطون با خدایان مورد قبول یونانیان باستان مخالفت نمود.

۳۵۲- کدام عبارت، توصیف درستی دربارهٔ خدایان یونان باستان از دیدگاه مردم آن دوران است؟

- (۱) هر کدام یکی از حقایقی بودند که در جهان است.
(۲) تعداد خدایان ده‌تا است.
(۳) اعتقاد به آن‌ها به صورت عمیقی در جامعه وجود دارد.
(۴) چندخدایی شکل دیگری از بی‌خدایی است.

۳۵۳- کدام عبارت دربارهٔ افلاطون نادرست است؟

- (۱) افلاطون معنای سوم اتفاق را قبول ندارد.
(۲) شروع خداشناسی فلسفی با افلاطون است.
(۳) خدا نزد افلاطون فاعلی غایب‌اند است.
(۴) خدای افلاطون مجرد، نامعین و نامحدود است.

۳۵۴- در استدلال دکارت بر اثبات وجود خدا، از نتیجه گرفته می‌شود.

- (۱) موجود نامتناهی - تصور موجود متناهی
(۲) موجود نامتناهی - تصور موجود نامتناهی
(۳) موجود نامتناهی - تصور موجود متناهی
(۴) تصور موجود نامتناهی - تصور موجود نامتناهی

۳۵۵- کدام باور دربارهٔ خدا را نمی‌توان به افلاطون نسبت داد؟

- (۱) خداوند نوعی از هستی است.
(۲) خدا را از طریق شهود درونی و تجربهٔ معنوی نمی‌توان شناخت.
(۳) با وجود تمام اتفاقاتی که در عالم می‌افتد، خداوند لایتغیر است.
(۴) کارهای خدا هدفدار است، اما ویژگی‌های این خدای نامتناهی کاملاً مشخص نیست.

۳۵۶- افلاطون از خداوند با چه عنوانی یاد می‌کند و دربارهٔ آن چه توضیحی می‌دهد؟

- (۱) مثال خیر - همهٔ حقایق همان مثال خیر هستند.
(۲) خوب‌ترین و بهترین موجود - هر جا خوبی‌تری هست باید خوب‌ترین هم باشد.
(۳) مثال خیر - همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می‌شوند.
(۴) ضرورتاً موجود - اگر خدایی وجود نداشته باشد خورشیدی نیز نخواهد بود.

۳۵۷- شیوهٔ استدلال ارسطو در «برهان درجات کمال» کدام است؟

- (۱) تمثیل (۲) قیاس (۳) استقرا (۴) استنتاج بهترین تبیین

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۹)

۳۵۸- کدام یک از مطالب افلاطون می تواند دلیلی باشد بر عدم اعتقاد او به چندخدایی؟

- (۱) پی بردن از موجود خوب تر به خوب ترین
- (۲) غیر محسوس بودن خداوند

(۳) قراردادن خداوند در جایگاهی که هیچ موجود دیگری نمی تواند به آن برسد.

(۴) به کار بردن لفظ خدایان برای ارتباط با جامعه مشرک آتن

۳۵۹- استدلال های ارسطو بر وجود خدا،

(۱) هر چند از استحکام خاصی برخوردار نبود، اما قدم های اولیه در اثبات خدا محسوب می شد.

(۲) قوی ترین و روشن ترین استدلال های ممکن بود.

(۳) بیشتر از استقرا و مشاهدات حسی کمک می گرفت.

(۴) میان خدا و مبدأ نخستین تفاوتی قائل نبود.

۳۶۰- افلاطون با یاد کردن از خدا به عنوان صانع و آفریننده این عالم قصد یادآوری چه مطلبی را دارد؟

(۱) خداوند مثال خیر است و همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می شود.

(۲) یگانه سخن درباره نظم جهان این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.

(۳) همان طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به مثال خیر هستند، نه خود آن.

(۴) به طور کلی هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب ترین و بهترین نیز هست.

۳۶۱- جامعه یونان در زمان سقراط، با افرادی که منکر خدایان بودند، چه مواجهه ای را به صورت قطعی انجام می داد؟

(۱) طرد از جامعه یونان

(۲) گرفتن جان آن ها

(۳) مناظره و تبلیغات منفی علیه آن ها

(۴) سوزاندن آثار و کتاب هایی که می نوشتند.

۳۶۲- کدام گزینه از عبارات ارسطو درباره مبدأ نخستین نیست؟

(۱) خلق کننده از عدم

(۲) محرک غیر متحرک

(۳) تغییرناپذیر

(۴) عالی ترین اندیشه

۳۶۳- در نظر ارسطو وقوع کدام مورد محال است؟

(۱) عدم وجود خوب تر و عدم وجود بدتر

(۲) عدم وجود خوب تر و خوب ترین

(۳) وجود بهتر و عدم وجود بهترین

(۴) وجود خوب و نبود بد

۳۶۴- کدام گزینه در تعریف زندگی معنادار دقیق تر است؟

(۱) زندگی سرشار از معنویت که در آن امور مقدس هدف است.

(۲) زندگی دارای هدف و مقصود مقدس و همراه با فضائل اخلاقی

(۳) زندگی همراه با رعایت اصول اخلاقی و احترام به حقوق دیگران در عین وجود اهداف شخصی

(۴) زندگی دارای ارزش های اخلاقی و سرشار از تلاش

۳۶۵- کدام یک از موارد زیر به استدلال های ارسطو درباره اثبات خدا اشاره نمی کند؟

(۱) برای این که بتوانیم بگوییم موجود کامل تری هست باید یک کامل مطلق نیز باشد.

(۲) داشتن تصور از یک موجود نامتناهی نشان بودن آن موجود است.

(۳) وجود حرکت ما را سرانجام به وجود حرکت دهنده غیر متحرک می رساند.

(۴) جایی که خوب تر باشد خوب ترینی هم هست.

۳۶۶- تعبیراتی که ارسطو از خدا دارد، همچون تعبیر «شریف ترین موجود» و «والا ترین موجود»، بیانگر کدام مطلب است؟

(۱) او وجود تنها یک موجود غیر مادی که همان مبدأ نخستین است را قبول دارد.

(۲) او به سلسله مراتبی در میان موجودات عالم قائل است.

(۳) از نظر او اثبات خدا، بدون در نظر گرفتن سایر موجودات نیز صورت می گیرد.

(۴) او خدا را دارای حیات و تغییرناپذیر می داند.

۳۶۷- در رابطه با استدلال کانت در مورد خدا نمی توان گفت

(۱) در نظر کانت اختیار و اراده ویژگی نفس فناپذیر است.

(۲) وی وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات می کند.

(۳) رعایت اخلاق و وظایف اخلاقی در مورد بعضی موجودات فناپذیر الزامی است.

(۴) شرط غیر مستقیم سعادت روح، خلق ماوراء الطبیعه به وسیله خداست.

۳۶۸- ریشه اختلافات اروپاییان درباره خدا در قرن های ۱۴ و ۱۵ به بعد کدام است؟

(۱) تفکرات ارسطو و افلاطون

(۲) تفکرات ترویج شده در فلسفه تومیس

(۳) جریان عقل گرا و تجربه گرا که در همان قرون پدید آمدند.

(۴) جریان تجربه گرا و تفکر نقاد که چند قرن قبل پدید آمده بودند.

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۹)

۳۶۹- به ترتیب «عامل» و «نتیجه» آن که پایه‌های اعتقاد به خدا در جامعه اروپایی سست شد، کدام است؟

(۱) رشد تفکر حس‌گرایی - ظهور فیلسوفانی که جهان را مادی می‌دانستند.

(۲) ظهور فیلسوفانی که جهان و انسان را مادی می‌شمردند - زندگی فاقد جنبه‌های متعالی گشت.

(۳) انحطاط اخلاقی غرب - افزایش جرم و جنایت

(۴) پدید آمدن بحران معنادارای زندگی - محدود شدن مقصود زندگی به اهداف مادی

۳۷۰- نحوه ادراک وجود نامتناهی از نظر دکارت چگونه است؟

(۱) ادراکی عقلی که بدون در نظر گرفتن وجود نامتناهی امکان ندارد.

(۲) ادراکی حسی و تجربی که از نظم موجود در آفرینش دریافت می‌شود.

(۳) ادراکی که خود فرد ایجاد نمی‌کند، بلکه وجود نامتناهی به او اعطا می‌کند.

(۴) ادراکی که در تجربه‌های درونی و معنوی ما نهفته است و با عقل حاصل نمی‌شود.

۳۷۱- مقدمه اول دکارت برای بیان نحوه ادراک خداوند کدام است؟

(۱) ما نیستیم که خدا را تصور می‌کنیم.

(۲) هر تصور و ادراکی نیاز به یک ادراک‌کننده‌ای دارد.

(۳) تصور نامتناهی نمی‌تواند از خود فرد باشد.

(۴) من از حقیقتی نامتناهی تصویری دارم.

۳۷۲- یکی از اشکالات برهان نظم از دیدگاه دیوید هیوم چیست؟

(۱) یکی از دلایل ضعیفی است که فیلسوفان الهی ذکر کرده‌اند.

(۲) این برهان در هیچ حالتی توانایی اثبات یک ناظم و مدبّر برای جهان را ندارد.

(۳) آن‌چه در این برهان اثبات می‌شود با مدعای فیلسوفان الهی یکی نیست. (۴) این برهان هیچ مطلبی را برای ما آشکار نمی‌کند.

۳۷۳- دلیل آن که افلاطون تصمیم گرفت با دقت فلسفی بیشتری درباره خدا صحبت کند، چه بود؟

(۱) دفاع از استادش سقراط

(۲) وجود شبهات فراوان در جامعه

(۳) انکار خداوند توسط فیلسوفان و نیاز به پاسخ فلسفی به آن‌ها

(۴) وجود فضای شرک‌آلود و چندخدا باوری در یونان

۳۷۴- کدام گزینه به ترتیب، نظر فیلسوفان اروپایی: کانت، هیوم و دکارت درباره خدا است؟

(۱) اعتقاد به خدا به عنوان معناداری زندگی - استدلال تجربی بر وجود خدا - ارائه استدلال مبنی بر حقیقتی نامتناهی، علیم و قدیر

(۲) اثبات خدا از طریق استدلال عقلی - مردود بودن استدلال صرفاً عقلی - اثبات از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی

(۳) اثبات ضرورت وجود خدا از طریق اخلاقی و وظایف اخلاقی - مردود بودن استدلال صرفاً عقلی - استدلال عقلی برای وجود نامتناهی خدا

(۴) عدم کارایی استدلال‌های نظری - برهان نظم تنها راه اثبات تجربی خدا - نیاز انسان به وجود خدا به جای اثبات وجود خدا

۳۷۵- دلیل نهایی کانت برای ضروری بودن وجود خدا کدام است؟

(۱) از آن‌جا که من نامتناهی‌ام، وجود نامتناهی نمی‌تواند از خودم باشد.

(۲) زمانی که بهتر وجود دارد، بهترین نیز وجود خواهد داشت.

(۳) از آن‌جایی که نیاز به وجود جهان غیرمادی هست، نیاز به خداوند هم هست.

(۴) مسئولیت‌پذیری تنها در جایی معنا دارد که انسان صاحب اراده باشد.

۳۷۶- در نگاه کانت به ترتیب هر یک از موارد زیر مستقیماً مشروط به چیست؟

«کسب سعادت دائمی برای نفس» - «رعایت اخلاق» - «وجود جهان ماورای طبیعت»

(۱) وجود خدا - وجود اصول اخلاقی - وجود نفس غیرمادی (۲) جهان ماوراءالطبیعه - وجود اراده - وجود خدا

(۳) وجود اراده و اختیار - وجود نفسی غیرمادی - وجود خدا (۴) عالم مجردات - وجود نفسی فناپذیر - وجود خدا

۳۷۷- فردی که قائل است خدا را به واسطه معرفتی که خدا خودش به او داده است، می‌شناسد؛ نظرش به کدام فیلسوف اروپایی نزدیک‌تر است؟

(۱) دکارت (۲) کانت (۳) کاتینگهام (۴) هیوم

۳۷۸- از دیدگاه کانت انسان ضرورتاً اختیار دارد، دلیل و نتیجه این سخن به ترتیب چیست؟

(۱) لزوم مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق - وجود نفس مجرد (۲) زندگی جمعی - وجود نفسی فناپذیر

(۳) وجود نفسی فناپذیر - کسب فضیلت (۴) یکی از ویژگی‌های بدن انسان - وجود جهان ماوراءالطبیعه

۳۷۹- دو جریان و در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم پدید آمدند و در این میان جریان توانست در ادامه، جریان غالب را

در اختیار خود بگیرد.

(۱) حس‌گرا - تجربه‌گرا - معناگرا (۲) عقل‌گرا - حس‌گرا - تجربه‌گرا (۳) عقل‌گرا - شهودگرا - شهودگرا (۴) تجربه‌گرا - خردگرا - خردگرا

۳۸۰- براساس دیدگاه کانت قبول خداوند به عنوان پشتوانه کدام یک از موارد زیر مطرح نشده است؟

(۱) اصول اخلاقی (۲) اطاعت از فرامین الهی (۳) معناداری زندگی (۴) اختیار و اراده انسان

۳۸۱- کدام توصیف درباره فضای فلسفی اروپا پس از کانت درست است؟

(۱) جریان غالب فلسفی نمی‌توانست از برهان عقلی محض استفاده کند. (۲) به دلیل تجربه‌گرایی همگی گرایش به بی‌خدایی پیدا کردند.

(۳) دو جریان عقل‌گرا و تجربه‌گرا قدرت یافته و دیگر جریان‌ها را کنار زدند. (۴) عقل‌گرایی مورد نظر کانت مورد قبول اکثریت قرار گرفته بود.

۳۸۲- در کدام گزینه عبارت مطرح شده با فیلسوف مشخص شده، تطابق ندارد؟

- ۱) حقیقتی که خوبترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است. ← ارسطو
- ۲) برهان نظم ثابت می‌کند که یک ناظم و مدبّر این جهان را اداره می‌کند. ← هیوم
- ۳) قبول خدا، زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را بارزش و بااهمیت می‌سازد. ← ویلیام جیمز
- ۴) خدا یک امر ذهنی است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد. ← کانت

(کانون فرهنگی آموزش - ۹۹)

۳۸۳- کدام گزینه به ترتیب، دیدگاه «ویلیام جیمز، کرگور و کاتینگهام» را درباره معناداری زندگی تبیین می‌کند؟

- ۱) تجربه‌های معنوی و درونی - ایمان هدیه‌ای الهی - خدا عامل اصلی معنابخشی به زندگی
- ۲) خدا عامل اصلی معنابخشی به زندگی - عشق و مجذوبیت و تجربیات درونی - ایمان هدیه‌ای الهی
- ۳) تجربه‌های معنوی و درونی - ایمان هدیه‌ای الهی - عشق و مجذوبیت درونی
- ۴) خدا عامل اصلی معنابخشی به زندگی - اصول اخلاقی متکی بر اراده - تجربه‌های معنوی و درونی

۳۸۴- با توجه به استدلال کانت کدام عبارت بی‌معنا است؟

- ۱) وجود اختیار و اراده بدون وجود اخلاق و وجدان اخلاقی
- ۲) وجود روح و نفس غیرمادی بدون وجود اختیار و اراده
- ۳) وجود خدا بدون وجود عالم ماوراءالطبیعه
- ۴) وجود اخلاق و مسئولیت‌پذیری بدون اختیار و اراده

۳۸۵- به نظر گروهی از فیلسوفان خداباوری که در قرن بیست و یکم ظهور کردند، خدا.....

- ۱) موجودی است که اعتقاد به او نیاز به اثبات و ذکر دلیل ندارد.
- ۲) نمی‌تواند ناظر بر رفتار انسان‌ها در نظر گرفته شود.
- ۳) با مباحث عقلانی که همه متوجه می‌شوند قابل اثبات است.
- ۴) موجودی است که وجود یا عدمش اهمیتی ندارد.

۳۸۶- کرگور، فیلسوف دانمارکی و از بنیان‌گذاران اگزیستانسیالیسم.....

- ۱) ایمان به خدا را هدیه‌ای الهی می‌داند که به همه داده می‌شود.
- ۲) ایمان به خدا را یک عطیه از سوی خداوند می‌داند.
- ۳) هر چند عقل‌گرا نیست، اما استدلال‌های عقلی را برای اثبات خدا راهگشا می‌داند.
- ۴) همچون دکارت اثبات خدا را در تجربه‌های شخصی جست‌وجو می‌کند.

۳۸۷- کدام گزینه درباره رابطه دیدگاه یک فیلسوف پیرامون خدا با سایر دیدگاه‌های فلسفی او درست است؟

- ۱) سایر دیدگاه‌های فلسفی تعیین‌کننده خدانشناسی فلسفی خواهند بود.
- ۲) دیدگاه او پیرامون خدا تعیین‌کننده سایر دیدگاه‌های فلسفی‌اش خواهد بود.
- ۳) خدانشناسی فلسفی و سایر نظریات فلسفی روی یکدیگر مؤثر هستند.
- ۴) نظر هر فیلسوف درباره خداوند مستقل از سایر دیدگاه‌های فلسفی اوست.

۳۸۸- از نظر حاکمان و بزرگان یونان باستان، حقایق مختلف نشأت گرفته از..... بودند.

- ۱) برترین خدایان
- ۲) همکاری خدایان با هم
- ۳) خدایان مستقل
- ۴) نور خدایان

۳۸۹- از دیدگاه کانت کدام مورد از کارکردهای وجدان اخلاقی نیست؟

- ۱) دعوت به فضیلت و رعایت اخلاق
- ۲) اثبات ضرورت وجود خداوند
- ۳) درخواست رعایت انصاف در خواسته‌ها
- ۴) «آن‌چه برای خود می‌پسندیم برای دیگران هم بپسندیم» را به عنوان یک قاعده همگانی در نظر گرفتن

۳۹۰- کدام گزینه درباره ایمان مردم یونان باستان به خدایان درست است؟

- ۱) یک ایمان شخصی بود و جنبه عمومی نداشت.
- ۲) براساس تقلید از گذشتگان و حاکمان و بزرگان شکل گرفته بود.
- ۳) جنبه اسطوره‌ای داشت و یک امر جدی محسوب نمی‌شد.
- ۴) هر کس به خدایی باور داشت و به خدای دیگری کافر بود.

۳۹۱- کدام گزینه درباره خدایان، مورد قبول یونانیان باستان بود؟

- ۱) هر خدایی فقط خدای یک چیز است.
- ۲) مجموعاً سه خدا داریم که کارهای آن‌ها مجزا از هم است.
- ۳) خدای آسمان مبدأ خدای باران است.
- ۴) خدای موسیقی تدبیرکننده حرکت خورشید هم هست.

۳۹۲- فیلسوفانی مانند دکارت و کانت به چه دلیل تلاش می‌کردند که پایه‌های عقلی اعتقاد به خدا را به میان مردم استوار سازند؟

- ۱) زیرا از نظر آن‌ها مهم‌ترین وظیفه فیلسوف دفاع عقلانی از واجب‌الوجود بالذات است.
- ۲) زیرا از نظر این فیلسوفان قبول خداوند شرط داشتن زندگی معنادار است.
- ۳) زیرا در دیدگاه آن‌ها اگر براساس عقل به خدا اعتقاد نداشته باشیم از دیگر کارکردهای عقل نیز نمی‌توانیم استفاده کنیم.
- ۴) زیرا براساس نظرات این فیلسوفان تنها انسان‌هایی که به خدا باور دارند می‌توانند معرفت‌شناسی صحیحی داشته باشند.

۳۹۳- کدام گزینه درباره رفتار دینی مردم یونان درست است؟

- (۱) به مسائل دینی چندان اهمیت نمی‌دادند، به همین خاطر سقراط قصد داشت آنان را با حقیقت برتر که اداره‌کننده جهان است، آشنا کند.
- (۲) نسبت به اعتقادات دینی خود تعصب داشتند و مخالفان باورهای دینی خود را طرد یا اعدام می‌کردند و سقراط یکی از این مخالفان بود.
- (۳) شیوع باورهای خاص دینی در یونان به حدی بود که مردم اجازه نمی‌دادند حتی حاکمان و بزرگان با اندیشه شرک‌آلود آنان مخالفت کنند.
- (۴) باور به چندخدایی و ایمان به ده‌ها خدا، آن‌چنان همگانی بود که سخن گفتن از خدایان جدید برای مردم یونان یک امر بسیار عادی بود.

۳۹۴- هدف سقراط

- (۱) تغییر دادن اندیشه یونانیان درباره منشأ، مبدأ و مدبر اشیا بود.
- (۲) این بود که پیام خدای معبد دلفی را به مردم برساند تا به او ایمان بیاورند.
- (۳) انکار خدایان یونان و اثبات خدایان برتر و جدید بود.
- (۴) نشان دادن حقیقت‌های برتر اداره‌کننده جهان به مردم یونان بود.

۳۹۵- از نظر افلاطون، خداشناسی

- (۱) باید به روش شهودی و استدلالی انجام شود.
- (۲) باید خلقت آگاهانه را تضمین کند.
- (۳) در صورتی معنا دارد که خدا معین باشد.
- (۴) با توصیف هدف خلقت قابل انجام است.

۳۹۶- از نظر افلاطون، ثابت بودن خدا مستلزم نیست.

- (۱) عدم خروج مخلوقات از خدا (۲) خلق نکردن خدا (۳) عدم امکان راهیابی به درون خدا (۴) ازلی و ابدی بودن خدا

۳۹۷- روش افلاطون برای اصلاح خداشناسی مردم یونان بود که با جزئیات آن می‌توان از طریق آشنا شد.

- (۱) دقت فلسفی و استدلالی - گفته‌های افلاطون‌شناسان و رسائل افلاطون
- (۲) شهود عالم مُثُل - کتاب درباره «مابعدالطبیعه» افلاطون
- (۳) دقت فلسفی و استدلالی - کتاب درباره «مابعدالطبیعه» افلاطون
- (۴) شهود عالم مُثُل - گفته‌های افلاطون‌شناسان و رسائل افلاطون

۳۹۸- کدام گزینه از تعبیرات ارسطو درباره خدا که در کتاب درسی مطرح شده است، نیست؟

- (۱) خیر، جمال و زیبایی (۲) نامتناهی (۳) شریف‌ترین موجود (۴) ضرورتاً موجود

۳۹۹- دکارت خدا را به چه روشی اثبات کرد؟

- (۱) شناخت عقلی محض (۲) درون‌نگری در یافته‌های نفسانی (۳) تأمل در یافته‌های درونی فرابشری (۴) تجربه‌های معنوی روانی

۴۰۰- هیوم مهم‌ترین برهان اثبات خدا را می‌دانست و درباره آن معتقد بود

- (۱) برهان نظم - این برهان نمی‌تواند برخی ویژگی‌های اساسی خدا را اثبات کند.
- (۲) برهان علیت - چون علیت قابل شناخت نیست، پس این برهان هم معتبر نیست.
- (۳) برهان نظم - چون مبتنی بر حس و تجربه است، می‌تواند به طور قطعی ناظم جهان را ثابت کند.
- (۴) برهان علیت - این برهان هم همان اشکال برهان نظم را دارد، یعنی فقط مقدمات آن حسی است.

۴۰۱- کدام گزینه مراحل استدلال کانت را به درستی نشان می‌دهد؟

- (۱) وجود اخلاق → اختیار → تجرد نفس → وجود جهان ماورای طبیعت → وجود خدای ابدی و نامتناهی
- (۲) اختیار → امکان اخلاق → بقای نفس و نیاز به سعادت → ضرورت اخلاق → وجود خدایی که ضامن اخلاق باشد
- (۳) اراده آزاد → غیرمادی بودن نفس → نیاز به سعادت ابدی → لزوم خیر اخلاقی و فضیلت → وجود خدای خیر مطلق و نامتناهی
- (۴) لزوم اخلاق → اراده آزاد → تجرد نفس → سعادت اخلاقی انسان → ارزش‌های ماوراءالطبیعی → وجود خدای نامتناهی و خیر مطلق

۴۰۲- طبق برهان کانت برای اثبات ضرورت وجود خدا باید

- (۱) نیاز اخلاق به یک ضامن الهی را اثبات کرد.
- (۲) نشان داد شرط لازم برای قوانین اخلاقی، یک قانون‌گذار غیربشری است.
- (۳) نیاز نفس به جهان غیرمادی را اثبات کرد.
- (۴) نشان داد چون نفس غیرمادی است، پس مختار و نیازمند به اخلاق است.

۴۰۳- کدام گزینه نظر کاتینگهام و کرکگور را بیان می‌کند؟

- (۱) قبول خدا اگرچه زندگی انسان را بیگانه با حیات دنیوی می‌کند، ولی در عوض مشکل بیگانگی او از جهان برتر را حل می‌نماید.
- (۲) ایمان به خدا عطیه‌ای الهی است که یکی از راه‌های حل مشکل معناداری زندگی را در اختیار انسان می‌گذارد.
- (۳) حتی اگر باور داشته باشیم که خدایی وجود ندارد، می‌توان با خیال او به آرامش رسید.
- (۴) خدا باوری تنها راهی است که می‌تواند زندگی انسان را ارزشمند کند.

۴۰۴- از نظر آن دسته از فیلسوفان اروپایی قرن ۲۰ و ۲۱ که به خدا اعتقاد راسخ داشتند، اما در پی ذکر دلایل اثبات وجود خدا نبودند، ایمان

- (۱) عامل اصلی معنا بخشی به زندگی است.
- (۲) حاصل مشاهده موجود نامتناهی است.
- (۳) فعل درونی انسان است که از جانب نفس به وجود می‌آید.
- (۴) حاصل تجربیات عمومی و کلی همه مؤمنان است.

۴۰۵- در دیدگاه ارسطو، خداوند غیر است، در حالی که موجودات مادی،

(۱) محرک - متحرک - محرک‌هایی هستند که ممکن است متحرک باشند یا نباشند.

(۲) متحرک - محرک - متحرک‌های غیرمحرک هستند.

(۳) محرک - متحرک - متحرک‌هایی هستند که ممکن است متحرک باشند.

(۴) متحرک - محرک - هم محرک و هم متحرک هستند.

۴۰۶- کدام گزینه سیر برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا را به درستی ذکر می‌کند؟

(۱) وجود خوب ← وجود خوب‌تر ← وجود خوب‌ترین

(۲) وجود معلول ← وجود علت ← وجود علل

(۳) وجود حرکت ← وجود محرک ← وجود محرک غیرمحرک

(۴) وجود متحرک ← وجود متحرک ← وجود متحرک غیرمحرک

۴۰۷- در کدام گزینه به ترتیب به شباهت و تفاوت «مثال خیر» و «دمیورژ» اشاره شده است؟

(۱) هر دو در نهایت به یک ذات اشاره دارند. - یکی مرتبه صفات فعل و دیگری خود ذات را مورد اشاره قرار می‌دهد.

(۲) هر دو نام‌هایی از خداوند می‌باشند. - یکی به مخلوقات اشاره دارد و دیگری به خالق.

(۳) هر دو وصفی از اوصاف الهی هستند. - یکی به رحمت خدا اشاره دارد و دیگری به غضب الهی.

(۴) هیچ‌کدام به وصف خالقیت خدا اشاره ندارند. - یکی خدا در مرتبه تدبیر عالم است و دیگری ذات خدا را مورد اشاره قرار می‌دهد.

۴۰۸- خدا در فلسفه کانت در حقیقت

(۱) وجود عینی و واقعی دارد.

(۲) مورد نیاز بودنش اثبات می‌شود نه وجودش.

(۳) همان منشأ اخلاق است.

(۴) اگر انسان‌ها اخلاقی را رعایت نکنند، بی‌معناست.

۴۰۹- کدام مورد در میان گزینه‌ها دقیق‌ترین تعریف از «زندگی معنادار» را ارائه می‌دهد؟

(۱) زندگی هدفمند و دارای غایت

(۲) زندگی سرشار از ارزش‌های اخلاقی با اطمینان نسبت به آینده و آرامشی برتر

(۳) زندگی سرشار از آینده‌نگری و با برنامه‌ریزی دقیق

(۴) زندگی پر از امید و آینده‌نگری که به گذشته به عنوان تجربه نگاه می‌کند.

۴۱۰- کدام گزینه درباره ارسطو درست است؟

(۱) با استفاده از تصویری که از حقیقت نامتناهی دارد، خدا را اثبات کرد.

(۲) جریان‌سازی استدلال‌آوری متفکران برای اثبات خدا به او منسوب است.

(۳) همه استدلال‌های او در اثبات خدا، خداوند را به عنوان مبدأ حرکت جهان اثبات می‌کند.

(۴) در ادامه کارهای فلسفی سقراط و افلاطون، قدم‌های پایانی برهان اثبات وجود خدا را برداشت.

۴۱۱- درباره فردی که خدا را به این سبب که عامل معنادار کردن زندگی است، قبول دارد، می‌توان گفت:

(۱) او خدا را برای خود می‌خواهد نه به عنوان حقیقتی موجود.

(۲) وجود خداوند برایش مهم است، نه قبول و پذیرش وجود او.

(۳) برایش دلایل عقلی بر اثبات وجود خدا، هر چند اصل نیست، اما کمک می‌کند.

(۴) با وجود برهان نظم، دیگر نیاز به ارائه استدلال دیگری برای وجود خدا ندارد.

۴۱۲- دیدگاه ارسطو درباره سخن فردی که می‌گوید: «در مقام مقایسه دو موجود، یکی کامل‌تر است اما کامل مطلق وجود ندارد.» چیست؟

(۱) از این سخن می‌توان برای اثبات خدا استفاده نمود.

(۲) بخش اول این سخن در هیچ فرضی قابل طرح نیست.

(۳) با وجود بخش دوم سخن، ملاک و معیاری برای بخش اول وجود ندارد. (۴) مجموع این سخن قابل فرض است و می‌توان از آن برداشت صحیحی داشت.

۴۱۳- کدام گزینه درباره نظرات افلاطون پیرامون خدا درست است؟

(۱) آگاهانه‌بودن خلقت مستلزم خدایانی با ویژگی‌های روشن است.

(۲) چندخدایی گرچه از بی‌خدایی بهتر است، ولی قابل پذیرش نیست.

(۳) از هدفمندبودن خلقت می‌توان یگانگی خداوند را نتیجه گرفت.

(۴) خداوند موجودی متعالی با ویژگی‌های اسرارآمیز و ناشناخته است.

۴۱۴- افلاطون خدا را موجودی می‌دانست.

(۱) معقول

(۲) فراعقلی

(۳) مؤلّد

(۴) پویا

۴۱۵- با توجه به دیدگاه‌های افلاطون، در مقایسه «عالم مُثُل» و «خدا» می‌توان گفت

(۱) مُثُل درون خدا جای گرفته‌اند.

(۲) هر کدام از مُثُل یکی از خدایان است.

(۳) خداوند همه مُثُل را خلق و ابداع کرده است.

(۴) خداوند برترین موجود در عالم مُثُل است.

۴۱۶- مقدمه دوم استدلال دکارت در میان گزینه‌های موجود به کدام مورد شباهت بیشتری دارد؟

(۱) من از احساس شادی و غضب خود بدون واسطه درکی دارم.

(۲) بسیاری از ادراکات من بر اثر عوامل محیطی وارد ذهن من می‌شود.

(۳) تصور زرافه‌ای با گردنی بیست‌متری خارج از توان انسان است زیرا چنین چیزی را تاکنون مشاهده نکرده است.

(۴) من می‌دانم هیچ‌گاه یک کل از جزء خود کوچک‌تر نیست.

۴۱۷- کدام گزینه نقش برهان‌های ارسطو در اثبات خدا را بیان می‌کند؟

- (۱) قبل از او هیچ کس سراغ خداشناسی فلسفی نرفته بود.
- (۲) قدم‌های اولیه و متزلزلی بودند، ولی راه را برای آیندگان هموار کردند.
- (۳) بحث اثبات وجود خدا را به شکلی روشن به کمال مطلوب رسانیدند.
- (۴) این برهان‌ها معلوم کردند که دقیقاً چه چیزی را باید اثبات کرد.

۴۱۸- ارسطو در یک استدلال و قیاس در اثبات وجود خدا نشان داد که

- (۱) چون موجود خوب داریم، پس باید خوب‌ترین هم داشته باشیم.
- (۲) با یک قیاس اقترانی می‌توان برترین و والاترین موجود را اثبات کرد.
- (۳) ضرورت وجود خداوند از مشاهده مقایسه‌پذیر بودن کمالات اثبات می‌شود.
- (۴) اگر بهترین موجود باشد، می‌توان فهمید که بعضی موجودات بهتر از برخی دیگرند.

۴۱۹- کدام گزینه بیانی از برهان دکارت است؟

- (۱) چون تصویری داریم که فقط موجود نامتناهی می‌توانسته آن را ایجاد کند، پس این موجود هست.
- (۲) چون تصور روشنی از یک خالق نامتناهی، علیم و قدیر داریم، پس مابها از تصور ما وجود دارد.
- (۳) هستی شرط شناخته‌شدن است و ما حقیقت نامتناهی را می‌شناسیم، پس او موجود است.
- (۴) موجود نامتناهی و علیم و قدیر خودش خود را اثبات کرده و به ما شناسانده است.

۴۲۰- کدام عبارت درباره استدلال اثبات خدای دکارت درست است؟

- (۱) مقدمات استدلال شهودی هستند و خود استدلال عقلی است.
- (۲) مقدمات و خود استدلال عقلی هستند و در این استدلال استفاده‌ای از شهود صورت نگرفته است.
- (۳) مقدمه اول شهودی است و مقدمه دوم و خود استدلال عقلی هستند.
- (۴) مقدمات استدلال تجربی هستند و خود استدلال شهودی است.

۴۲۱- ادعای هیوم درباره خدا چه بود و چرا؟

- (۱) خدا وجود دارد، ولی فقط نظم‌دهنده به جهان است نه خالق جهان.
- (۲) نمی‌توانیم بدانیم خدا هست یا نیست، چون حس و تجربه به خدا راه ندارد.
- (۳) تنها برهان نظم می‌تواند خدا را ثابت کند، چون براساس تجربه به خدا می‌رسد.
- (۴) اصلاً خدایی نیست، چون ملاک هستی هر آن‌چه هست فقط حس و تجربه ماست.

۴۲۲- «فردی سوار بر کشتی، در دریا دچار طوفان شدید می‌شود و در حالی که امیدش از همه جا قطع شده با تمام وجود خدا را حس می‌کند و از او کمک می‌خواهد و با او مناجات می‌نماید.» چنین واقعه‌ای با خداشناسی مطرح‌شده توسط کدام یک از فلاسفه غربی قرابت بیشتری دارد؟

- (۱) کرکگور (۲) کانتینگهام (۳) دکارت (۴) ویلیام جیمز

۴۲۳- کدام گزینه سیر اثبات خدا در برهان کانت را کامل‌تر بیان می‌کند؟

- (۱) اخلاق تنها در حالی است که اراده باشد → اراده تنها درباره انسان مطرح است → انسان بدون خدا معنایی ندارد.
- (۲) انسان دارای ویژگی‌ای است که او را به فضیلت دعوت می‌کند → شرایط رعایت اخلاق → برخی ویژگی‌ها تنها برای امور غیرمادی‌اند → نیازمندی نفس به جهان ماورای طبیعت → نیازمندی جهان ماورای طبیعت به خدا
- (۳) اخلاق نیاز به زندگی اجتماعی دارد → بدون اخلاق هرج و مرج می‌شود → اخلاق ویژگی نفس غیرمادی است → روح برای وجودش به خدا نیاز دارد.
- (۴) زندگی جمعی مشروط به اخلاق → رعایت اخلاق مشروط به اراده → اراده مشروط به کسب فضیلت → کسب فضیلت مشروط به جهان ماورای طبیعت → جهان ماورای مشروط به خدا

۴۲۴- تفاوت کانت و دکارت در اثبات وجود خدا چه بود؟

- (۱) دکارت برخلاف کانت از استدلال عقلی هم در برهان خود استفاده کرد.
- (۲) کانت مبتنی بر اخلاق، اختیار و نفس مجرد خدا را اثبات کرد، ولی دکارت این امور را قبول نداشت.
- (۳) هر دو از درون‌نگری استفاده کردند، ولی کانت وجدان درونی اخلاقی را مقدمه قرار داد و دکارت یافته‌های عقلی را.
- (۴) هر دو احتیاج انسان به خدا را مقدمه کرده بودند، ولی دکارت بر احتیاج شناختی تأکید کرد و کانت بر نیاز به سعادت.

۴۲۵- کدام گزینه درباره برهان اخلاقی کانت درست است؟

- (۱) وجود خدایی جاودان و نامتناهی را مشروط به وجود جهان ماوراءالطبیعه کرده است.
- (۲) نیازهای نفس مجرد را برای اثبات لزوم وجود خدای بی‌نهایت در نظر گرفته است.
- (۳) اراده آزاد انسان را مستلزم وجود یک اراده آزاد برتر که متعلق به خداست، دانسته است.
- (۴) چون آزادی نفس، نیاز به عالم غیرفیزیکی دارد، پس خدای ماوراءالطبیعی را اثبات کرد.

۴۲۶- از نظر کانتینگهام باعث شد در بین فیلسوفان، استدلال‌های متداول قبلی در اثبات وجود خدا کاهش یابد و

- (۱) بحران معنای زندگی - به جای آن خدا را به عنوان محور معنا بخشی به زندگی بپذیرند.
- (۲) بحران معنای زندگی - استدلال‌های مبتنی بر تجربه دینی، عشق و عرفان افزایش یابد.
- (۳) رشد تجربه‌گرایی - فواید خدا باوری برای انسان را به عنوان علت باور به خدا قبول کنند.
- (۴) رشد تجربه‌گرایی - در عوض، برهان‌های مبتنی بر تجربه مثل برهان نظم رواج پیدا کند.

۴۲۷- کدام گزینه از برهان کانت برای اثبات خدا قابل استنباط است؟

- (۱) تجرد نفس شرط اراده آزاد است.
- (۲) وجود جهان ماوراءالطبیعه مشروط به کمال نفس غیرمادی است.
- (۳) وجود جهان ماورای طبیعت شرط وجود خداست.
- (۴) اختیار مشروط به اخلاق است.

۳۴۵- گزینه «۲» طبق نظر کانت، مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق در جایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. گزینه (۴): کانت معیار فعل اخلاقی را وجدان می‌داند، نه شرط معناداری آن را.

۳۴۶- گزینه «۱» زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش‌های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند و آرامشی برتر به او می‌دهد.

۳۴۷- گزینه «۲» کاتینگهام: قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را بارزش و بااهمیت می‌سازد.

۳۴۸- گزینه «۳» گزینه‌های (۱)، (۲) و (۴) همگی مرتبط با اتهام اصلی سقراط، یعنی انکار خدایان یونانی و توجه‌دادن به حقیقتی برتر در هستی است.

۳۴۹- گزینه «۴» «مثال خیر» و «دمیورژ»، دو لفظ هستند با دو معنای متفاوت اما هر دو نام‌های دیگر خداوند هستند یعنی یک مصداق مشترک دارند که آن هم خداوند است.

۳۵۰- گزینه «۲» از نظر یونانیان باستان، زئوس خدای آسمان و باران و آپولون خدای خورشید و هنر و موسیقی است.

۳۵۱- گزینه «۳» افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره‌ی خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید. از همین رو تیلور او را ابداع‌کننده‌ی خداشناسی فلسفی می‌دانست.

۳۵۲- گزینه «۳» در یونان باستان آن‌چنان اعتقاد به خدایان عمیق بود که انکار آن‌ها طرد از جامعه‌ی یونان یا از دست دادن جان را به همراه داشت.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): هر کدام از خدایان، منشأ یکی از حقایق جهان بود نه حقیقتی در جهان. / گزینه (۲): تعداد آن‌ها به ده‌ها مورد می‌رسید. / گزینه (۴): این عبارت هر چند از دیدگاه افلاطون عبارتی صحیح است، اما نمی‌توان آن را وصفی از خدایان یونان باستان دانست.

۳۵۳- گزینه «۴» خدا در نظر افلاطون خدایی معین با ویژگی‌های روشن است. از آن‌جایی که خدا نزد افلاطون افعال هدفدار و غایت‌مند انجام می‌دهد، بنابراین معنای سوم اتفاق که در مقابل هدفمندی است را قائل نخواهد بود (رد گزینه‌های (۱) و (۳)).

۳۵۴- گزینه «۲» استدلال دکارت:  هر موجود متناهی درکی

از موجودی نامتناهی دارد.  درک موجود متناهی از موجود نامتناهی نمی‌تواند از خود وی باشد؛ زیرا او متناهی است.  این «تصور موجود نامتناهی» از طریق موجودی نامتناهی به موجود متناهی اعطا شده است.

۳۵۵- گزینه «۴» از دید افلاطون خداوند کاملاً معین و با ویژگی‌های روشن است که فقط با تفکر و تعقل می‌توان به او دست یافت (رد گزینه (۲)) و نوعی از هستی است که پیوسته ثابت (لایتغیر) است. (رد گزینه‌های (۱) و (۳)).

۳۵۶- گزینه «۳» «خوب‌ترین و بهترین موجود» و «ضرورتاً موجود» عناوینی است که ارسطو به خدا نسبت می‌دهد (رد گزینه‌های (۲) و (۴)). افلاطون در مواردی از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می‌کند و توضیح می‌دهد که همه‌چیز در پرتو آن دارای حقیقت می‌شود و همان‌طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.

۳۵۷- گزینه «۲» ارسطو در کتاب خود با یک استدلال و قیاس، برترین و والاترین موجود را اثبات می‌کند و به این ترتیب به موضوع، شکلی روشن و گویا می‌بخشد.

۳۳۹- گزینه «۲» عبارت مورد نظر فقره‌ای از رساله‌ی تیمائوس افلاطون است.

۳۴۰- گزینه «۴» خداشناسی از طرفی با فلسفه‌ی دین که از شاخه‌های فلسفه (فلسفه‌های مضاف) محسوب می‌شود، ارتباط دارد و از طرفی با وجودشناسی که ریشه‌ی فلسفه محسوب می‌شود، ارتباط دارد.

۳۴۱- گزینه «۳» خداشناسی مربوط به «وجودشناسی» است؛ زیرا یک بحث مهم در وجودشناسی، شناخت علل‌العلل و علت نخستین و مبدا هستی و وجود یعنی واجب‌الوجود بالذات است.

۳۴۲- گزینه «۴» طبق نظر هیوم، نه‌تنها دلایل دکارت، بلکه دلایل گذشتگان نیز همگی قابل نقدند.

۳۴۳- گزینه «۴» کانت خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد.

۳۴۴- گزینه «۳» بسیاری از افلاطون‌شناسان معتقدند که اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می‌برد، به معنای اعتقاد وی به چندخدایی نیست بلکه برای ارتباط برقرارکردن با جامعه‌ی آن است که به شدت مشرکاند.

۳۵۸- گزینه ۳ افلاطون تلاش می‌کند تا خداوند را در جایگاهی قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند به آن جایگاه برسد. در واقع از این طریق او موجود دیگری را شبیه به خدا قرار نمی‌دهد و وجود خدایان را انکار می‌کند.

۳۵۹- گزینه ۴ ارسطو مبدأ نخستین را همان خدا می‌داند. **بررسی سایر گزینه‌ها:** گزینه (۱): گرچه استدلال‌های ارسطو بر خدا قدم‌های اولیه بود، اما از استحکام خاصی برخوردار است. / گزینه (۲): استدلال‌های او زمینه قدم‌های بعدی را فراهم کرد و خودش قوی‌ترین استدلال نبود. / گزینه (۳): ارسطو در مابعدالطبیعه از دلایل عقلی استفاده می‌کرد.

۳۶۰- گزینه ۲ افلاطون گاهی از خدا به عنوان «صانع» و آفریننده این عالم یاد می‌کند تا به انسان‌ها یادآوری نماید که، «یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می‌توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد».

۳۶۱- گزینه ۱ اعتقاد به خدایان در جامعه یونان چنان محکم و ریشه‌دار بود که انکار آن‌ها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. بنابراین طرد از جامعه یونان مواجهه قطعی است و گرفتن جان او مواجهه احتمالی است.

۳۶۲- گزینه ۱ خلق‌کننده از عدم از عباراتی نیست که ارسطو برای خداوند به کار برده است (به طور کلی اصطلاح خلق از عدم به معنای «خلق کردن، نه از چیزی» هر چند مورد نظر و تأکید ادیان و متکلمان بوده اما کمتر مورد توجه فیلسوفان یونان است).

۳۶۳- گزینه ۳ در استدلال ارسطو وقتی خوب و خوب‌تر داریم، پس حتماً خوب‌ترین هم هست. بنابراین وجود خوب‌تر و عدم خوب‌ترین محال است. اما درباره این که خوب‌تر و خوب‌ترین هر دو نباشند، ارسطو نمی‌گوید محال عقلی است (رد گزینه (۲)) و اصلاً در این استدلال در ارتباط خوب و بد چیزی گفته نشده است. (رد گزینه‌های (۱) و (۴))

۳۶۴- گزینه ۲ همه گزینه‌ها مربوط به زندگی معنادار هستند و می‌توان آن‌ها را درست دانست اما عبارت گزینه (۲) دقیق‌تر است؛ زیرا هم به مؤلفه هدف و مقصود مقدس اشاره می‌کند و هم به مؤلفه آراسته‌بودن به فضائل اخلاقی و کرامت انسانی.

۳۶۵- گزینه ۲ برهان حرکت و برهان درجات کمال، روش‌های ارسطو برای اثبات خداست. (رد سایر گزینه‌ها) اما اثبات خدای ذکرشده در گزینه (۲)، بیشتر با دیدگاه دکارت مرتبط است.

۳۶۶- گزینه ۲ چنین تعبیری نشان می‌دهد که او اولاً به موجودات غیرمادی معتقد است و ثانیاً یکی از موجودات غیرمادی را برترین آنان می‌داند. این یعنی وجود سلسله‌مراتبی میان موجودات عالم. **بررسی سایر گزینه‌ها:** گزینه (۱): قائل به والاترین موجود بودن باعث نمی‌شود که تنها به یک موجود غیرمادی قائل باشد. / گزینه (۳): نام‌بردن از خدا با چنین تعبیری اشاره به برهان ارسطو دارد که با در نظر گرفتن موجودات خوب‌تر، خدا را که خوب‌ترین است اثبات کرد. / گزینه (۴): هرچند دارای حیات و تمیزناپذیر از تعبیر ارسطو درباره خداست، اما نتیجه عباراتی چون والاترین موجود نیست.

۳۶۷- گزینه ۲ کانت در استدلال خود، ضرورت وجود خدا را اثبات می‌کند و نه وجود خدا را.

۳۶۸- گزینه ۳ با شکل‌گیری دوره جدید اروپا در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا و تجربه‌گرا در فلسفه، درباره خدا دیدگاه‌های مختلفی ظهور کرد که به گونه‌ای ریشه‌ای در این دو جریان داشت.

۳۶۹- گزینه ۲ عامل: رشد تفکر حسی و حس‌گرایی و ظهور فیلسوفانی که جهان را مادی می‌دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می‌شمردند، پایه‌های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد. نتیجه: معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعه اروپایی به اهداف مادی محدود شد و زندگی فاقد جنبه‌های متعالی خود گردید. به عبارت دیگر زندگی بسیاری از مردم فاقد معنا و ارزش‌های متعالی گردید و بحران معناداری زندگی پدید آمد.

۳۷۰- گزینه ۳ دکارت می‌گوید من از وجود نامتناهی درکی دارم و این درک نمی‌تواند از جانب خودم باشد، زیرا من وجودی متناهی هستم، پس حتماً این درک از سوی وجود نامتناهی به من داده شده است. **بررسی سایر گزینه‌ها:** گزینه (۱): ادراکی که دکارت می‌گوید را نمی‌توان ادراکی از جانب عقل خودمان دانست، بلکه ادراکی است اعطاشده از جانب وجود نامتناهی. / گزینه (۲): ادراک حسی بودن برای نظریه دکارت کاملاً اشتباه است. / گزینه (۴): این نظر ویلیام جیمز است که نظری متفاوت با دکارت را بیان می‌کند.

۳۷۱- گزینه ۴ خلاصه استدلال دکارت را بدین صورت می‌توان نوشت. گزاره (۱): من از حقیقت نامتناهی تصویری دارم. گزاره (۲): این تصور نمی‌تواند از خودم باشد، زیرا من متناهی‌ام. نتیجه: این تصور از سوی وجود نامتناهی به من داده شده است.

۳۷۲- گزینه ۳ هیوم مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی را برهان نظم می‌داند (رد گزینه (۱)) و قائل است که این برهان حداکثر می‌تواند یک ناظم و مدبر را برای جهان اثبات کند (رد گزینه‌های (۲) و (۴)) و نمی‌تواند یک خالق نامتناهی و واجب‌الوجوب بالذات را که مورد ادعای فیلسوفان الهی است، اثبات کند.

۳۷۳- گزینه ۴ افلاطون در فضای شرک‌آلود و چندخدایی جامعه یونان، تصمیم گرفت با دقت فلسفی بیشتری درباره خدا صحبت کند.

۳۷۴- گزینه ۳ بررسی نادرستی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): دیدگاه کانت مبنی بر اعتقاد به خدا به عنوان معناداری زندگی نبود، بلکه از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی ضرورت وجود خدا را اثبات کرد. / گزینه (۲): کانت به اثبات ضرورت خدا از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی پرداخت، نه دکارت. / گزینه (۴): هیوم برهان نظم را مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی می‌دانست و آن را نقد کرد. کانت نیاز انسان به وجود خدا را اثبات کرد نه دکارت.

۳۷۵- گزینه ۳ آخرین دلیل کانت که پس از آن نتیجه می‌گیرد که وجود خدا ضروری است، این است که نفس برای دستیابی به سعادت دائمی خود به جهان ماوراء نیاز دارد و وجود چنین جهانی به وجود خدا مشروط است.

۳۷۶- گزینه ۲ روح و نفس مجرد برای سعادت دائمی خود به جهان ماورای دنیای مادی (ماوراءالطبیعه) نیاز دارد.

رعایت اخلاق تنها در جایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند.

وجود جهانی ماورای دنیای ما نیازمند وجود خدایی جاودان و نامتناهی است. **۳۷۷- گزینه ۱** از آن‌جا که دکارت، ادراک ما از نامتناهی را عطایی از جانب خود نامتناهی می‌داند، نزدیک‌ترین دیدگاه نسبت به قول مطرح‌شده در صورت سؤال را دارد.

۳۷۸- گزینه ۱ دلیل این که انسان اختیار دارد این است که مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها در صورت وجود اختیار شدنی است. نتیجه اختیارداشتن انسان این است که باید نفس او غیرمادی (مجرد) باشد که فناپذیر نیز هست.

۳۷۹- گزینه ۲: دو جریان عقل‌گرا و حس‌گرا (تجربه‌گرا) در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم ظهور کردند که بعد از کانت فیلسوفان تجربه‌گرا جریان غالب فلسفی در اروپا را تشکیل دادند.

۳۸۰- گزینه ۲: قبول خداوند پشتوانه اختیار و اراده انسان و مسئولیت‌پذیری او (گزینه ۴) و تکیه‌گاه اصول اخلاقی مورد قبول وی می‌باشد. (گزینه ۱) با پذیرش خداوند است که زندگی انسانی معنای حقیقی و متعالی پیدا می‌کند. (گزینه ۳)

۳۸۱- گزینه ۱: جریان غالب پس از کانت جریان تجربه‌گرایی بود که براساس این اصل که همه شناخت‌ها را مبتنی بر حس و تجربه می‌داند، نمی‌تواند از برهان عقلی محض (مستقل از تجربه) استفاده کند.

۳۸۲- گزینه ۳: این‌که «قبول خدا، زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را بارزش و بااهمیت می‌سازد» سخن کاتینگهام است.

۳۸۳- گزینه ۱: ویلیام جیمز به تجربه‌های معنوی و درونی معتقد بود. (رد گزینه‌های (۲) و (۴)) کرکگور به ایمان به عنوان هدیه‌ای الهی اعتقاد داشت و کاتینگهام معتقد بود که خدا عامل اصلی معنابخشی به زندگی است. (رد گزینه ۳)

۳۸۴- گزینه ۴: مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها در جایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند؛ زیرا برای موجودات بدون اختیار وظیفه اخلاقی معنایی ندارد.

۳۸۵- گزینه ۱: در قرن بیستم و بیست و یکم گروهی از فیلسوفان ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خداوند، به جای ذکر دلایل اثبات وجود خدا، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کردند و در واقع نیازی به ذکر دلیل باور به خدا نمی‌دیدند.

۳۸۶- گزینه ۲: کرکگور ایمان را هدیه‌ای از سوی خدا می‌داند.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه ۱: کرکگور نمی‌گوید خدا ایمان را به همه هدیه می‌کند، بلکه او مؤمن را انتخاب می‌کند. / گزینه ۳: او استدلال‌های عقلی را برای اثبات خدا راهگشا نمی‌داند. / گزینه ۴: کرکگور به دنبال اثبات خدا نبود.

۳۸۷- گزینه ۳: خداشناسی و سایر نظریات فلسفی روی هم مؤثر هستند؛ مثلاً کسی که باور به علل‌العلل دارد، معمولاً اتفاق به معنای بی‌هدفی را رد می‌کند (تأثیر خداشناسی بر سایر نظریات) و کسی که تجربه‌گراست، معمولاً در اثبات خدا با مشکلات جدی روبه‌روست (تأثیر نظرات فلسفی بر خداشناسی) ولی این‌طور نیست که سایر نظریات یک فیلسوف، دقیقاً خداشناسی او را معین کند؛ چه بسا دو فیلسوف با نظرات فلسفی مشترک وجود داشته باشند که در زمینه خداشناسی هم‌عقیده نباشند (رد سایر گزینه‌ها).

۳۸۸- گزینه ۳: مردم یونان باستان مشرک بودند. آنان به خدایان متعدد باور داشتند و هر کدام از این خدایان را مستقلاً مبدأ و منشأ یک چیز می‌دانستند.

۳۸۹- گزینه ۲: انسان دارای یک وجدان اخلاقی است که او را دعوت به فضیلت و رعایت اصول اخلاقی در زندگی می‌کند. (گزینه ۱) این وجدان اخلاقی از او می‌خواهد که آن‌چه را برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم بپسندد (گزینه ۳) و این اصل را به عنوان یک قاعده، همواره در نظر داشته باشد. (گزینه ۴)

۳۹۰- گزینه ۲: دین مردم یونان یک دین موروثی و سنتی بود و براساس تقلید شکل گرفته بود، نه دلیل. به‌خصوص حاکمان و بزرگان یونان اجازه نمی‌دادند کسی با اندیشه شرک‌آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید. اعتقاد به خدایان آن‌چنان عمیق و عمومی بود که هر کس آنان را انکار می‌کرد، طرد یا اعدام می‌شد (رد سایر گزینه‌ها).

۳۹۱- گزینه ۴: آپولون خدای خورشید، هنر و موسیقی بود (رد گزینه ۱). بنابراین خدای موسیقی تدبیرکننده خورشید هم بود.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه ۲: تعداد خدایان به ده‌ها مورد می‌رسید. / گزینه ۳: خدای آسمان و خدای باران هر دو زئوس بوده است نه این‌که یکی مبدأ دیگری باشد.

۳۹۲- گزینه ۲: از نظر فیلسوفانی مانند دکارت و کانت، در صورتی زندگی معنادار می‌شود که از پشتوانه قبول خداوند برخوردار باشد. از این‌رو آنان تلاش می‌کردند که پایه‌های عقلی اعتقاد به خدا را در میان مردم استوار سازند.

۳۹۳- گزینه ۲: در یونان اعتقاد به خدایان آن‌چنان عمیق بود که انکار آنان طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. این برخورد نشان‌دهنده شدت مهم‌بودن مسائل دینی در آن دوره است (رد گزینه ۱).

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه ۳: حاکمان و بزرگان مردم را وادار به پذیرش خدایان می‌کردند، نه برعکس. / گزینه ۴: سخن گفتن از خدای جدید جرم محسوب می‌شد و اتهام سقراط هم همین بود. درست است که خدایان متعدد بوده‌اند، ولی انواع معینی داشته‌اند.

۳۹۴- گزینه ۱: سقراط تلاش می‌کرد اندیشه آتنی‌ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه‌ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره‌کننده اصلی جهان است.

گزینه‌های (۳) و (۴): طبق دیدگاه مورد نظر کتاب درسی، سقراط به چند خدا معتقد نبود.

۳۹۵- گزینه ۲: تیلور: «از نظر افلاطون کار خدا هدفدار است. به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی‌های روشن است و این، با چندخدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی‌خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.» بنابراین خداشناسی درست باید خلقت آگاهانه را تضمین کند.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه ۱: فقط با تفکر و تعقل امکان‌پذیر است. / گزینه ۳: درست است که خدا نزد افلاطون موجودی معین بود، ولی او شرط معناداری خداشناسی را معین‌بودن خدا نمی‌دانست. / گزینه ۴: این‌که به طور کلی خلقت هدفدار است، جزئی از خداشناسی افلاطون است، نه این‌که با شناخت این هدف بتوان لزوماً خدا را شناخت.

۳۹۶- گزینه ۲: طبق دیدگاهی که در کتاب درسی به افلاطون نسبت داده شده، خداوند باید خلقت آگاهانه را تضمین کند و این یعنی خدا خلق می‌کند.

سایر گزینه‌ها: افلاطون: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود در چیز دیگری فرو می‌شود».

۳۹۷- گزینه ۱: افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید (رد گزینه‌های (۲) و (۴)). نظرات افلاطون‌شناسانی مثل تیلور و رسائل خود افلاطون (مثل تیمائوس و قوانین) خداشناسی او را نشان می‌دهد.

گزینه‌های (۲) و (۳): کتاب «درباره مابعدالطبیعه» اثر ارسطوست.

۳۹۸- گزینه ۲: تعبیر ارسطو: ۱ شریف‌ترین موجود ۲ خیر، جمال و زیبایی ۳ ضرورتاً موجود ۴ محرک غیرمحرک ۵ دارای حیات ۶ تغییرناپذیر ۷ دارای عالی‌ترین اندیشه

۳۹۹- گزینه «۳» دکارت از تصویری که درون ذهن خود از خدا داشت، ولی این تصور را فرابشری می‌دانست با یک تحلیل عقلی به اثبات خدا رسید.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): مقدمهٔ برهان که داشتن تصور از وجود نامتناهی بود، با عقل حاصل نمی‌شود، بلکه باید از جانب خود وجود نامتناهی داده شود. / گزینه (۲): یافته‌های نفسانی یعنی یافته‌های خود نفس، ولی تصور وجود نامتناهی از عهدهٔ نفس که موجودی متناهی است، خارج است. / گزینه (۴): دکارت به تجربه‌های روانی انسان به عنوان موجودی محدود کاری نداشت.

۴۰۰- گزینه «۱» از نظر هیوم مهم‌ترین برهان اثبات خدا، برهان نظم است، زیرا مبتنی بر تجربه است. اما این برهان حداکثر فقط وجود یک ناظم مدبر را اثبات می‌کند، نه وجود خالق نامتناهی و واجب بالذات را. / گزینه (۳): قید «حداکثر» به این خاطر است که چون هیوم علیت ناظم برای نظم را قبول ندارد، این برهان را دارای مشکل دیگری هم می‌داند.

۴۰۱- گزینه «۱» سیر استدلال کانت: وجود اخلاق ← اختیار ← تجرد نفس ← وجود جهان ماوراء ماده ← وجود خدای ابدی و نامتناهی.

۴۰۲- گزینه «۳» یکی از مراحل برهان کانت، نیاز نفس به عالم غیرمادی برای سعادت‌مند شدن بود.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): این دیدگاه فیلسوفان مسلمان است، نه کانت. / گزینه (۲): چنین چیزی در برهان او نبود. / گزینه (۴): برعکس، از اختیار به غیرمادی بودن نفس رسید.

۴۰۳- گزینه «۴» این دو فیلسوف خداباوری را تنها راه بارزش شدن زندگی می‌دانند.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): ایمان، زندگی دنیوی انسان را از بیگانگی نجات می‌دهد. / گزینه (۲): تنها راه است، نه یکی از راه‌ها. / گزینه (۳): این باور راسخ به وجود خداست که زندگی را معنادار می‌کند، نه این که باور داشته باشیم خدایی نیست و فقط با خیال او به آرامش برسیم.

۴۰۴- گزینه «۱» کاتینگهام: در دورهٔ جدید اروپا رفته‌رفته استدلال‌های عقلی و فلسفی برای اثبات خدا کاهش یافت. این روند، نتیجهٔ رشد تجربه‌گرایی بود. در چنین شرایطی برخی از فیلسوفان دست از برهان‌های قدیمی کشیدند و فواید خداباوری برای زندگی انسان را عامل ایمان به خدا دانستند؛ یعنی گفتند که خدا (یعنی ایمان به خدا) عامل اصلی معنابخشی به زندگی است، پس نباید او را انکار کرد.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۲): این تجربیات، تجربهٔ یک موجود متناهی هستند، لذا نمی‌توانند حاصل مشاهدهٔ موجود نامتناهی باشند. این تجربیات درونی بیشتر جنبهٔ سوژکتیو دارند تا مشاهدهٔ ابژکتیو. / گزینه (۳): بلکه هدیهٔ الهی است و از جانب نفس به وجود نمی‌آید. / گزینه (۴): ایمان عمدتاً در تجربیات شخصی درونی ما نهفته است.

۴۰۵- گزینه «۳» در دیدگاه ارسطو خداوند محرک غیرمحرک است، اما موجودات مادی، متحرک هستند؛ یعنی حرکت و تغییر دارند، اما لزوماً شیء دیگری را به حرکت در نمی‌آورند؛ یعنی متحرک هستند و ممکن است محرک باشند یا نباشند.

۴۰۶- گزینه «۳» برهان مشهور ارسطو، برهان حرکت است.

(رد گزینه‌های (۱) و (۲))

در واقع او در این برهان از وجود حرکت به وجود حرکت‌دهنده (محرک) پی می‌برد و بعد به دلیل بطالن تسلسل به وجود محرک غیرمحرک (حرکت دهندهٔ غیرحرکت‌کننده) پی می‌بریم.

۴۰۷- گزینه «۱» بسیاری از افلاطون‌شناسان معتقدند که «مثال خیر» و «صانع» (دمیورژ) هر دو نام‌های دیگر خداوند است. آنان می‌گویند دمیورژ، همان خداست، اما در مرتبهٔ خلق جهان (مرتبهٔ صفات فعل)، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۲): هر دو به خداوند اشاره دارند نه مخلوقات. / گزینه (۳): مثال خیر وصفی از اوصاف الهی نیست بلکه فقط به ذات خداوند اشاره دارد. / گزینه (۴): دمیورژ به وصف خالقیت خدا اشاره دارد.

۴۰۸- گزینه «۲» در فلسفه کانت ضرورت وجود خدا (ضرورت به معنای مورد نیاز بودن، نه ضرورت فلسفی) به عنوان امری ذهنی اثبات می‌شود؛ یعنی بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد. پس باید به وجود خدا باور داشت.

۴۰۹- گزینه «۲» چهار ویژگی برای زندگی معنادار ذکر شده است: ۱) دارای غایت و هدف ۲) سرشار از ارزش‌های اخلاقی ۳) ارزش‌های اخلاقی که در نهایت انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند. ۴) آرامشی برتر به او می‌دهد.

در گزینه (۲) به سه مورد از این موارد اشاره شده که نسبت به سایر گزینه‌ها کامل‌تر محسوب می‌گردد.

۴۱۰- گزینه «۲» ارسطو موضوع استدلال برای اثبات خدا را روشن کرد و این روشن‌شدن موضوع سبب شد در قرون بعد، پیوسته متفکران در این زمینه تلاش کنند و برهان‌های جدیدی در اثبات وجود خدا عرضه کنند.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): این عبارت توضیحی دربارهٔ استدلال اثبات خدای دکارت است. / گزینه (۳): دربارهٔ برخی استدلال‌ها صحیح نیست مثلاً در یک استدلال خدا را به عنوان «برترین و والاترین» موجود اثبات کرد. / گزینه (۴): کار او قدم‌های اولیهٔ این راه بود.

۴۱۱- گزینه «۱» در نظر این افراد اعتقاد به خدا عامل معناداری زندگی انسان است نه وجود خدا (رد گزینه (۲)). پس اینان خدا را برای خود و فوایدی که برایشان دارد، می‌خواهند. بنابراین برای وجود خدا دلیل و استدلال نمی‌آورند (رد گزینه‌های (۳) و (۴)).

۴۱۲- گزینه «۳» از دیدگاه ارسطو، در مقام مقایسهٔ دو موجود ملاک و معیار کامل‌تربودن، نزدیکی بیشتر به موجود کامل مطلق است. بنابراین اگر موجود کامل مطلق نباشد معیار و ملاکی هم برای وجود کامل‌تر مطرح نخواهد بود.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): این سخن مخالف آن چیزی است که در «برهان درجات کمال» ارسطو استفاده شده است. / گزینه (۲): بخش اول این سخن یعنی بودن یک موجود کامل‌تر، در فرض بودن کامل مطلق قابل طرح خواهد بود. / گزینه (۴): از دیدگاه ارسطو مجموع این سخن قابل فرض نیست و قابلیت برداشت صحیح نیز ندارد؛ زیرا بدون کامل مطلق نمی‌توان معنایی برای موجود کامل‌تر قائل بود.

۴۱۳- گزینه «۳» از نظر افلاطون کار خدا هدفدار است. به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی‌های روشن است و این، با چندخدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد. پس، از هدفمندبودن خلقت می‌توان یگانگی خدا را نتیجه گرفت.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): آگاهانه‌بودن خلقت، مستلزم یک خدای معین است نه خدایان معین که همان چندخدایی است و با خلقت آگاهانه در تضاد است. / گزینه (۲): از نظر افلاطون چندخدایی در حقیقت کفر و بی‌خدایی است. / گزینه (۴): از نظر افلاطون ویژگی‌های خدا روشن است.

۴۱۴- گزینه ۱» افلاطون خدا را فقط با تعقل و تفکر قابل شناخت می‌دانست. پس از نظر او خدا موجودی معقول بود (رد گزینه (۲)). ولی مؤلّف بودن و پویا بودن با ثابت بودن خدا سازگار نیستند (رد گزینه‌های (۳) و (۴)).

۴۱۵- گزینه ۴» از نظر افلاطون مُثُل موجوداتی ثابت و ازلی و ابدی بودند که تغییری در آن‌ها راه ندارد؛ پس خلق و ابداع مُثُل ممکن نیست (رد گزینه (۳)). اما می‌توان گفت برترین مُثُل همان خدای افلاطون است. افلاطون این مثال را «مثال نیک» می‌نامید.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): افلاطون: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود در چیز دیگری فرومی‌شود». پس چیزی درون خدا جای نمی‌گیرد. / گزینه (۲): افلاطون چندخدایی را قبول نداشت.

۴۱۶- گزینه ۴» مقدمه دوم استدلال دکارت در واقع عبارت است از این که تصور موجودی نامتناهی نمی‌تواند از موجودی متناهی باشد. از دیدگاه او این عبارتی است که عقل درستی آن را می‌یابد. عبارت مذکور در گزینه (۴) نیز عبارتی عقلی است که عقل خلاف آن را نمی‌پذیرد.

۴۱۷- گزینه ۴» یگر مورخ برجسته فلسفه یونان است. از نظر او استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو آمده است. ارسطو در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و والاترین موجود» را اثبات می‌کند. از آن به بعد موضوع اثبات خدا شکلی روشن و گویا پیدا کرد؛ یعنی همه فهمیدند که اگر بخواهند خدا را اثبات کنند باید موجودی که برترین است و از آن کامل‌تر قابل تصور نیست را اثبات کنند. (این مطلب در پاورقی آمده است. از طریق رد گزینه هم می‌توان به پاسخ این سؤال رسید).

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): شروع خداشناسی فلسفی با افلاطون بود، اما اولین برهان واقعی را ارسطو ارائه کرد که منجر به روشن شدن موضوع بحث شد. / گزینه (۲): قدم‌های اولیه، ولی مستحکم بودند. / گزینه (۳): قدم‌های اولیه بود و بعدها برهان‌های کامل‌تری ارائه شد.

۴۱۸- گزینه ۳» برهان ارسطو این بود: «به طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهتری نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است». این برهان از این که خوب‌تر هست؛ یعنی کمالات و خوبی‌ها قابل مقایسه هستند، وجود خدا را نتیجه گرفته است.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): چون خوب‌تر داریم نه چون خوب داریم. / گزینه (۲): قیاس استثنایی است، زیرا عین نتیجه (خوب‌ترین و بهترین وجود دارد) در مقدمه اول آمده است، نه این که اجزای نتیجه در مقدمات پخش شده باشند. / گزینه (۴): برعکس، از این که بعضی بهتر از بعضی دیگرند می‌توان به وجود بهترین پی برد.

۴۱۹- گزینه ۱» برهان دکارت: «من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده‌ایم، تصویری دارم. این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست، بلکه از وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی به من بدهد». بنابراین از وجود یک تصور که فقط موجود نامتناهی می‌توانسته آن را ایجاد کند، وجود نامتناهی اثبات شده است.

سایر گزینه‌ها: تصور دکارت یک تصور و ادراک محض است که ممکن است مصداقی در خارج از ذهن داشته باشد یا نداشته باشد. بنابراین، این تصور، یک ادراک همراه با حکم و قضاوت (تصدیق) نیست که از یک واقعیت خارجی خبر دهد.

۴۲۰- گزینه ۳» در استدلال دکارت مقدمه اول شهودی است یعنی مقدمه اول استدلال، از شهود شخصی افراد نشأت گرفته است، مقدمه دوم گزاره‌ای عقلی است و فرایند استدلال نیز فرایندی عقلی است.

۴۲۱- گزینه ۲» هیوم و کنت چون ادراک غیرمبتنی بر حس را قبول نداشتند، لذا نمی‌توانستند خدا را اثبات کنند. بنابراین نظرشان این بود که یا اصلاً خدایی نیست یا هست ولی قابل اثبات نیست (رد گزینه (۴)). گزینه (۱): اولاً هیوم وجود خدا را قبول نداشت، هر چند انکار هم نمی‌کرد. ثانیاً هیوم برهان نظم را دارای اشکالات دیگری هم غیر از این که موجودی خالق و نامتناهی و واجب بالذات را اثبات نمی‌کند، می‌دانست (مثلاً چون علیت و سنجیت را قبول نداشت لذا دلیلی نمی‌دید که نظم معلول ناظم حکیم باشد). / گزینه (۳): برهان نظم حداکثر می‌تواند یک ناظم مدبّر را اثبات کند، نه خالق نامتناهی و واجب بالذات را.

۴۲۲- گزینه ۴» ویلیام جیمز دلیل وجود خداوند را عمدتاً در تجربه‌های شخصی می‌داند و می‌گوید: ما در ساعات و لحظه‌هایی خاص از زندگی حضور خدا را حس می‌کنیم.

۴۲۳- گزینه ۲» مسیر اثبات ضرورت وجود خدا در برهان کانت به صورت زیر است:

۱ انسان دارای یک وجدان اخلاقی است که او را دعوت به فضیلت و رعایت اصول اخلاقی در زندگی می‌کند. ← ۲ رعایت اخلاق مشروط به وجود اختیار و اراده است (شرایط رعایت اخلاق) ← ۳ اختیار و اراده ویژگی نفس غیرمادی است (برخی ویژگی‌ها برای امور غیرمادی‌اند). ← ۴ نفس مجرد برای سعادت، نیازمند جهان ماورای طبیعت است (نیازمندی نفس به جهان ماورای طبیعت) ← ۵ جهان ماورای طبیعت مشروط به وجود خداست.

۴۲۴- گزینه ۴» دکارت می‌گفت چون انسان قادر نیست تصور نامتناهی را خودش کسب کند، پس احتیاج به وجود نامتناهی دارد که این تصور را به او بدهد. کانت هم از تجرد نفس انسان و احتیاج او به سعادت ابدی، وجود عالم ماورای طبیعت را نتیجه گرفت که مشروط به وجود خدا بود.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): کانت هم از استدلال عقلی استفاده کرد. / گزینه (۲): اولاً کانت ضرورت وجود خدا را اثبات کرد نه اختیار او را. ثانیاً دکارت هم این امور را قبول داشت (در درس ۹ فلسفه یازدهم با اختیارگرا بودن دکارت و اعتقاد او به مجردات آشنا شدید). / گزینه (۳): اولاً کانت نیاز جامعه به اخلاق را مقدمه قرار داد نه وجدان درونی را (البته او ملاک فعل اخلاقی را وجدان می‌دانست). ثانیاً دکارت در یافته‌های عقلی درون‌نگری نکرد، بلکه در یافته‌های الهی تأمل عقلی نمود.

۴۲۵- گزینه ۲» کانت نیاز نفس غیرمادی (مجرد) برای رسیدن به سعادت دائمی را در استدلال خود مد نظر داشته است.

بررسی سایر گزینه‌ها: گزینه (۱): برعکس گفته است. / گزینه (۳): اراده آزاد، مستلزم تجرد نفس بود. / گزینه (۴): آزادی در همین جهان طبیعت هم هست. سعادت ابدی نیاز به جهان ماورای طبیعت داشت.

۴۲۶- گزینه ۳» کاتینگهام: در دوره جدید اروپا رفته‌رفته استدلال‌های عقلی و فلسفی برای اثبات خدا کاهش یافت. این روند، نتیجه رشد تجربه‌گرایی بود (رد گزینه‌های (۱) و (۲)). در چنین شرایطی برخی از فیلسوفان دست از برهان‌های قدیمی کشیدند و فواید خداآوری برای زندگی انسان را عامل ایمان به خدا دانستند؛ یعنی گفتند که خدا عامل اصلی معنا بخشی به زندگی است، پس نباید او را انکار کرد (رد گزینه (۴)).

۴۲۷- گزینه ۱» تجرد یا غیرمادی بودن نفس، شرط وجود اراده و اختیار است.

سایر گزینه‌ها: همگی برعکس بیان شده‌اند.